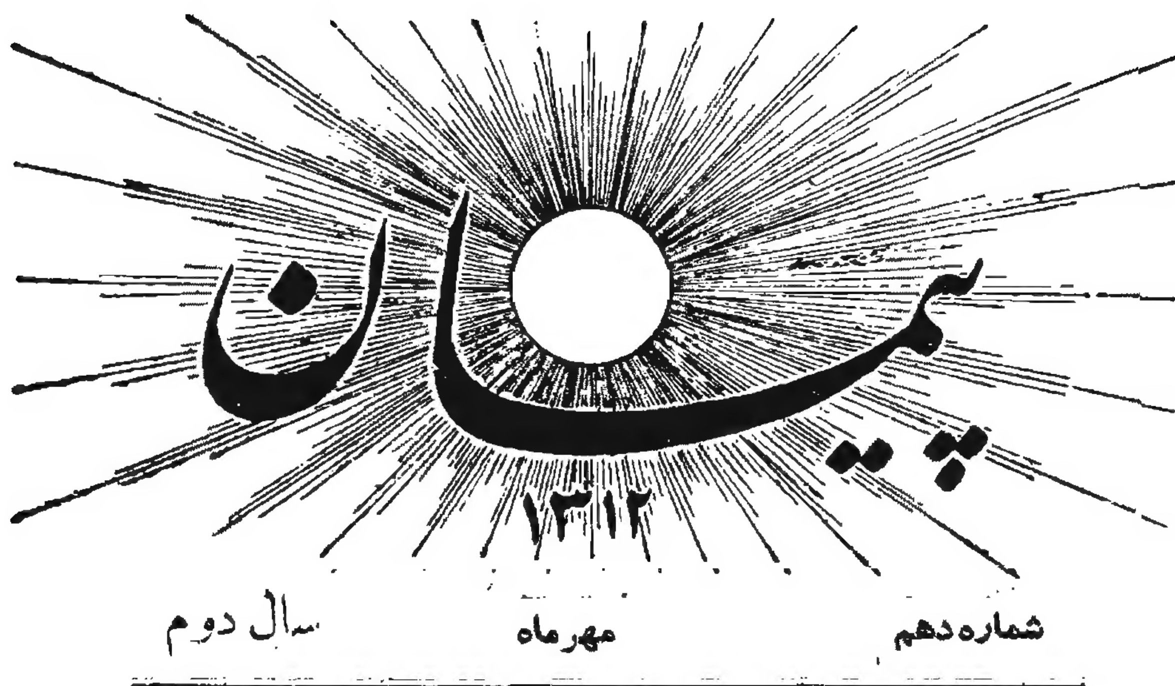

پیمان
پیمان سال دوم
شماره دهم



شماره دهم	مهرماه	سال دوم

دارنده: کسروی تبریزی

جای اداره: تهران خیابان شاهپور کوچه تاپوچی باشی

بهای سالانه ۴۰ ریال

شش ماهه ۲۰ «

در بیرون ایران سالانه ۱۲ شلینگ

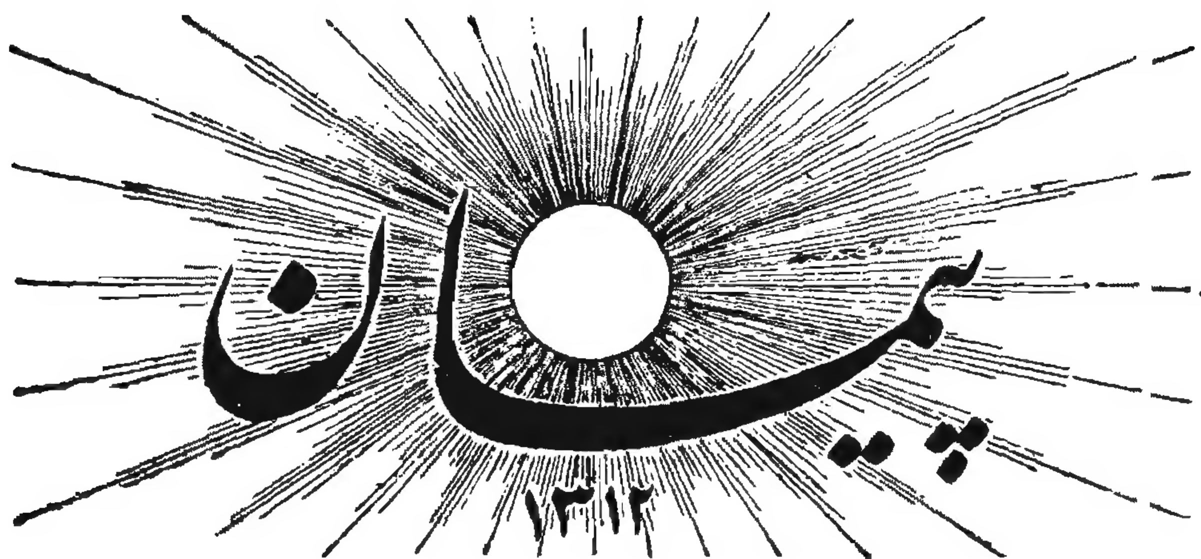
نسخه‌ای (چهار ریال)

در همه جا پیشکی گرفته می‌شود

نمره تلفون ۱۳۹۶ ام

مطبعه مهر

فهرست آنچه چاپ شده



شماره دهم مهرماه سال‌دوم

چند سخنی از دفتر

– ۱ –

دوازده شماره درست است که ما گفتگو از شعر میداریم . راستی را که سخن بدراز انجامیده و بیش از این نمیتوان این گفتگو را دنبال نمود .

ما تخمهایی‌را پراکنده کردیم که بیاری‌خدا درزمین دلها روییدن گرفته در اندك زمانی درختهای باروری خواهد گردید و درآنهنگام است که ما گفتگوهای دیگری را در این زمینه خواهیم راند .

ما سخن را بزمینه بسیار روشنی کشانیدیم : « ادبیات چگونگی‌سخن است که تا سخن نباشد نیازی بآن‌نخواهیم داشت . سخن نیز قالب معنی است که تا معنی نباشد زبان بآن باز نخواهیم کرد . معنی نیز فرع پیش‌آمد است که تا کاری در میان نباشد و اندیشه در دل پدید نیاید

معنی پیدا نخواهد شد » اینست معنی درست ادبیات .

اگر کسانی با این گفته همداستانند دیگر چه ایرادی بسخنان ما دارند ؟ ! . . . و اگر همداستان نیستند پس بگویند ادبیات چیست ! آیاسخن‌میتواند کارجداگانه‌ای باشد وکسانی آنرا پیشه خود سازند؟! بگوئید تا ما نیز بدانیم !

ـ ۲ ـ

رفتار ناهنجار کسانی ما را ناگزیر میسازد این مثل را (مثلی که هرگز روا نمی‌دیدیم) در اینجا یاد کنیم : کسی بیگانه‌ای را درباغ خود دیده پرسید : در باغ من چکارمیکنی ؟! بیگانه بجای آنکه پاسخ آنرا بدهد زبان بایراد کشاده چنین گفت :

توچرا برای زنت کفش قرمز نخریدی ؟ !

این مثل نمونه ایست که چگونه در گفتگوسخن‌را پیچ داده از زمینه خود بیرون میکشند .

ما ادبیات را معنی کرده گفتیم : با اینحال شعر هایی که امروز سروده میشود وکسانی از شعرا همه دم از باده وساده زده یاد محمود و ایاز و لیلی ومجنون وخضر و اسکندر میکنند از ادبیات بشمارنیست وهرآینه باید ترك آنها گفت و بیش از این عمر خود و دیگران را تباه نساخت . گفتیم در این دوره فیروزی ایران که‌ما باید جبران تباهکاریهای هزار ساله را بکنیم جوانان را براه بیهوده گویی کشانیدن و مغزهای آنان را فرسوده گردانیدن خیانت بایران است و باید هر چه زودتر دست از آن برداشت . گفتیم اگر مقصود شعرسرودنست راهش این نیست که شما پیش گرفته‌اید . گفتیم شعرسخن آراسته

است وسخن نیز از بهرمعنی باید بود نه آنکه کسانی آنرا چیز جداگانه بیانگارند و به بیهوده گویی برخیزند .

کسانی بجای آنکه اینسخنان دلسوزانه ما را بپذیرند و یا اگر عذری دارند باز نمایند این زمینه را دراینجا رها کرده داستان عطار و مولوی را پیش می آورند ! آیا این فریبکاری نیست ؟ ! آیا این گریختن از پاسخ ایراد نیست ؟ ! کسانیکه ما گناهان ایشان را میشماریم آیا نبایستی نخست بخود برداخته اگرعذری دارند بنمایند وگر نه بگناه خستو بوده و پشیمانی نمایند !

صوفیان در یوزه گردی را یکی از ریاضت‌های بزرك می‌شماردند ودرهمه کتابهای صوفی یادآن کرده شده پس آیا ما بد کرده‌ایم که دو تن صوفی را گدا نام داده ایم ؟ !

ـ ۳ ـ

مرد آزاده که راه را گم کرده اگر گمراهیش را باز نمودی سرفرازانه آنرا پذیرفته بشاهراه بر میگردد و هرگز آنرا عار خود نمی‌شمارد . « راه را گم کردن عار نیست در گمراهی پافشاردن عار است » . ولی مرد زبون و نادان چون گمراهیش را باز نمودی بجای آنکه براه بر گردد بفریبکاریها برمیخیزد و همچنان راه گمراهی را می پیماید تا هنگامی که از چشم شما نا پدید شود و آنزمان دزدکی بشاهراه بر گردد .

این رفتار را کسانی در برابر گفته های ما مینمایند وچنین‌میخواهند که امروز سخنان درهمی بهم بافند و در اینجا و آنجا چاپ نمایند و کم کم رو بسوی گفته های ما آرند . ولی باید دانست که این خود

دلیل زبونی و درماندگیست . مرد آزاده حق را بالاتر از همه چیز دانسته از پذیرفتن آن هرگزسر بازنمیزند . بهرحال باید دانست که شاهراه آنست که ما نموده ایم کسانی اگر یك گام آنسوتر بایستند ازشمار گمراهان خواهند بود .

ـ ٤ ـ

کسانی هم شرقشناسان اروپا ودلبستگی‌های آنان را بادبیات ایران برخ ما میکشند . میگوییم : چه دلیلی هست که شرقشناسان دل باایران پاك دارند ؟ ! از کجا که آنان زبونی و بدبختی ایرانیان را نخواهند واز آنجا که این ادبیات از دوره های زبونی بازمانده ایشان هوادار آن نباشند ؟ !

آنچه ما دانسته ایم نود در صد شرقشناسان بدخواه ایران هستند و به بیداری و پیشرفت ایرانیان خرسندی ندارند و اینست که همیشه بآتشهای خانمانسوز باد میزنند .

ایران از دیده تاریخ زنده شاه اسماعیل و شاه عباس و نادر شاه و این گونه پادشاهان غیرتمنداست . پس چرا شرقشناسان همه را گزارده تنها چند شاعر یرا مایه سرفرازی ایران برگزیده‌اند؟ !آیا فداکاریهای این پادشاهان باندازه غزل وقصیده ارج و بهاندارد ؟ ! وانگاه چگونه است که اینان بیشتر بشعرای زیانکار می پردازند وسنائی و مانندگان اورا فراموش میسازند ؟ !

بهرحال ما باید خودمان نیك از بدجدا سازیم وسود وزیان خویش بشناسیم . این کار درماندگان و بی خردان است که گوش بدهان این و آن می بندند .

در پایان بار دیگر میگوییم : امروز فرصتی از زمانه بدست افتاده وما باید بجبران گذشته بکوشیم . امروز باید گیاههای هرزه‌ای را که از قرنها در باغ زندگانی ایرانیان روییده از بیخ بر کنیم . امروز باید بنیادزندگانی آینده را بگزاریم .

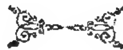
ای ایرانیان فرصت را غنیمت شمارید و تازود است ترك بیهوده کاریها گفته دست بهم داده‌بفیروزمندی‌ایران بکوشید !

ای برادران : تاریخ را جلو گزارده هوشیارانه داوری نمایید . هر آن‌توده که خردرا پایمال‌نموده ازدست روزگار مشت سختی‌خورده .

آیا داستان دلگداز مغول بس نیست که شما را بیدار سازد و از این بیخردیها بیزار گرداند ؟ ! ایران را زبون مغول نساخت مگر آن بیهوده کاریها و بیخردیها که امروز هم در میان است و شما از آن‌دست بر نمیدارید . این عذرها که شما می‌آورید هرگزروزگار در بند آنها نخواهد بود و چون روز تیره فرا رسد هرگز پشیمانی سود نخواهد داشت .

هان‌ای ایرانیان درفشداری‌آسیا بنام شماست . ولی باید تکانی بخود دهیدو گردزبونیها ونادانیهای‌قرنهای گذشته ازخوددور گردانید. باید خرد را راهنمای خود گرفته از بی‌خردیها دوری جویید .

ما را نیز آرزو همانست و جز آن نمیخواهیم که شما خردمند و سزاوار باشید . جزازآن نمیخواهیم که ایران فیروزمند گردد .





دین فیروز مند است

درجهان کشا کش سختی میانه دین وبیدینی برخاسته .
آیا انجام این کار چه خواهد بود ؟ . .
ـ بیگمان دین فیروز مند خواهد بود !

دین مایه مردمیست دریافت آدمیست . چنین چیزی چگونه نابود گردد ؟!

آنکه امروز زبون گردیده دین نیست پندار های بیخردانه ایست که کسانی بنام دین پراکنده ساخته اند !

این بیخردیها که بنام دین رواج گرفته بایستی یکروز زبون گردد و امروز آن روز است فرا رسیده . زیانی ازاین کار بردین نخواهد بود .

امروز مار است که دین راستین را بمیان گزاریم و بر سر آن ایستادگی کنیم و خواهیم‌دید که هیچ خردمندی با آن دشمنی نخواهد داشت !

خدا جهان را برسر خود رها نکرده و هرگز این نخواهد بود کەدین راستین ازمیان برخیزد . این نخواهد بود که جهانیان با بیدینی زیستن توانند .

***

ما بارها ازدین گفتگو داشته‌ایم واینك باردیگر بگفتگو میپردازیم .

همه کشاکشها از این برخاسته که کسانی معنی دین را در نیافته و آن را چیز شگفت و سختی پنداشته اند . ولی ما با مثالی روشن می گردانیم که دین جز دریافت آدمی نمیباشد و هرگز نمی توان آنرا از خود دور گردانید :

راهروانی در بیابان برسر راه خود بعمارتی میرسند وچون بدرون در می آیند سرایی آراسته می یابند . باندیشه فرو میروند : آیا اینرا که ساخته و از بهر چه ساخته ؟ . .

پس از سنجش و اندیشه درمییابند که نیکوکاری آنرا برای آسایش راهروان بنیاد نهاده . اینست با دل و زبان خرسندی مینمایند و سپاس هامی گزارند . همه با هم برابر و برادر در آن می آسایند . چون دسته دیگری فرا میرسد جا باانان بازمیکنند . هرگز کسی گرد آن نمیگردد که بیش از نیاز خودجای گیرد . هرگز زورمندی ناتوانی را ازبهره جوئی بازنمیدارد . همه میکوشندبدانسان که قصدبنیادگزارآن سرا بوده برادرانه درآن بیاسایند وازآسیب وویرانی ویا کشاکش و زور آزمائی با هم پرهیز مینمایند . پس از دیری که بیاسودند هر دسته ای بنوبت خود سپاسگویان میگزارند و میگذرند .

این کار آدمیانست . اما چهارپایان که همراه دارند ایشان چون از راه‌میرسند بی آنکه بیاندیشند آن سرا ازکیست و از بهر چیست‌دهان بخوردن وجویدن بازمیکنند . هرچه مییابند ازخشك وتر فرومیبرند . هم در آنمیان با یکدیگر بزور آزمائی میپردازند . آنکه زور آورتر است آن دیگران را ازسر آخور دور میراند . با لگد و گاز تنهای همدیگر را خسته میکنند . سپس چون شکم پر ساختند به شیهه وعرعر

برمیخیزند . با تاخت و دو گلها و چمنها را پایمال می‌سازند . . .

اینست معنی دینداری و بیدینی

دین شناختن راز آفرینش است . دین دریافت معنی زندگانیست .

دین همینست که آدمی چون چشم باز کرد و اینجهان آراسته را دید اندیشه آفریدکار کند وتا آنجا که میتوان او را بشناسد و از اینکه چنین جهان شگفتی آفریده سپاس‌ها گزارد وهمواره یاد او دردل نگه دارد . سپس بشناسد آفریدگارجهان را از بهر همه آفریده و کسی را بر دیگری بیشی نداده . اگر کسانی توانایند ودیگران ناتوان توانایان باید دست ناتوانان را بگیرند . هر کسی باید از نعمتهای جهان باندازه نیاز بسنده کند و گرد آز نگردد .

زورآزمایی وهوس و کینه که سامان زندگی را بهم میزند باید همگی ازآنها دوری گزینند . چون‌دسته دسته دریکجا می‌زیند هر کسی باید دربند آسایش همگان باشد . هر گز با سود خود بزیان دیگران خرسند نباشد . . . .

نیز در می یابد که‌آدمی ازدیگرجانوران جداست . آدمی گذشته از تن و جان که همه جانوران دارند دارای روان میباشد واین روان چون از هر باره از تن و جان جداست اینست که جاویدان خواهد بود و زندگانیهائی جز از این زندگانی خواهد داشت(۱)

***

اینست دینی که باید آدمیان داشته باشند . این دین در نهاد هر خردمندی نهاده وهرآنکس که این را ندارد ازشمارچهار پایان بلکه

(۱) این سخن باندك شرح نیاز دارد که ما در آیین یکم آن را داده ایم .

بد تر از آنان خواهد بود .

اما سخنانی که هاخامان دارند و آفریدگار جهان را بجایگاه یك ایلخانی فرودآورده ویژهٔ جهود و تاریخ جهود میسازند .

پندار هائی که کشیشان دارندوزادهٔ مریم راکه آفریده ای همچون دیگر آفریدگان بوده بپایگاه خدایی میرسانند و صد رشته پندار را بهم می بندند .

افسانه هایی که زردشتیان بنام مهر و ناهید و تیر و شهریور و مانند اینهابافته‌اند وآتش‌راکه همچون‌آب و خاك ودیگر چیزهاست در خور ستایش گرفته اند .

گفته های بی پایی که پاره مسلمانان دارند وصد کوره راه از شاهراه اسلام جدا کردانیده اند .

همهٔ اینها اندیشه های کجیست که خرد از آنها بیزار میباشد و هرگز نمی‌توان نام دین برروی آنها گزاشت . این خود سود دین است که این رسواییها از جهان برخیزد و نشانی از آنها در میان باز نماند .

***

در اینجا چندین نکته را باید باز نمود :

نخست آنکه « دین » در نهاد آدمیان نهاده شده . هنوز پیش از آنکه پیغمبری برخیزدآدمیان‌چشم‌باینجهان باز کرده‌همیشه میکوشیده‌اند که آفریدگاررا شناخته رازآفرینش‌را دریابند . ولی در این‌اندیشه و تلاش خودراه راست را از دست هشته در بیابان گمراهی‌سر گردان شده بودند . بدینسان که کارهای جهان را از زاییدن ومردن وروییدن

و خشکیدن وآرامش وشورش و خوشبختی و بدبختی و صد مانند اینهارا ضدهمدیگر شمارده ازاینجابرای جهان خدایان بسیارمی پنداشتند و هر کاری را از خدای دیگری می انگاشتند . این بدتر که آن خدایان پنداری را بلهوس و مردم آزار شناخته همیشه از ترس بخود می لرزیدند و بدلجویی آنان پیـایی بستایش و نیایش می پرداختند و قربانیها می گزاردند وچه بسا که نادانی‌را ازاندازه گذرانیده دختران بیگناه را در راه نادانی خود سر می بریدند .

در اینجاست فرستادگان خدا بداد مردم رسیده پیش از همه این نکته‌را فهمانیده اند که اینجهان با همه کارهای گوناگون وجنبش های رنگارنگ که‌دارد یکدستگاه بیش نیست ویک آفریدگار بیشتر نیاز ندارد . این آفریدگار هم نه بلهوس و مردم آزار بلکه مهربان و نگهدار می‌باشد واز مردم جزنیکی بیکدیگر وآسایش وخرسندی درزندگانیشان خواستار نیست . هرگز نباید بیمناک زیست و گردن در جلو هر سنگ ودرختی خم کرد وهیچگاه نباید دختران بیگناه را قربانی او ساخت .

دراین باره سخن بس فراوانست ومرا مجال گفتگو کم میباشد . این اندازه میگویم : جهان هر چه دارد از برخاستن پیغمبران دارد . گرنه مردمان سر خود گمراهند وهرراهی را که پیش گیرند بپایان نمیرسانند .

خدا باد میان خرد بخشیده که نخستین راهنماست . ولی ما آزموده میدانیم خرد بتنهایی‌زبون پندارمیگردد ازاینجاست که باید فرستادگانی ازخدا برخیزند و از خردها پشتیبانی نموده از زبونی باز رهانند .

از اینجاست میان هر توده چون راهنمایی برخاست خرد ها نیرو می یابد و بر پندار ها چیره میگردد . هر پیغمبری که برخاسته خود او تنها بوده . ولی با گفته های خود خرد ها را تکان‌داده وخردمندان همه بیاری او برخاسته اند و از بس گرویدگی سر و جان در راه او دریغ نساخته اند .

دوباره میگویم : هر پیغمبری که برخاسته خرد ها را تکان داده واز آنسوی سخنی که خرد پذیر نباشد هرگز نسروده . وگرنه چگونه میتوانست خردمندان را بیاری‌خود برانگیزد ؟ ! پس هرآن پنداری که خرد از آن بیزاری جوید دین نمیتواند بود و این گونه پندارها که بنام دین میانه جهانیان افتاده خدا از آن بیزار است و پیغمبران از آن بیزار میباشند . این بیخردیها اگر ازمیان رفت گو برود ! ولی دین راستین چگونه از میان میتواند رفت ؟ ! مگر آدمیان از دریافت بیکبار بی‌بهره شده‌اند ؟ ! کسی تاچه اندازه کودن باشد که دراینجهان زندگی کند واندیشه آفریدگارجهان ننماید ؟ !

***

نکته دیگر : ما در خدا شناسی دو مرحله باید بپماییم : نخست شناختن آنکه این جهان را آفریدگاری هست . دوم شناختن آنکه قصد او از آفرینش چیست و از ما چه رفتاریرا خواستار است .

در مرحله یکم جز چند گامی نمیتوانیم برداشت و پس از آن راه بروی ما بسته میباشد . ولی در مرحله دوم تا پایان میتوان پیش رفت .

شرح این سخن آنکه ما چون جهان را میاندیشیم و شگفتی‌های آنرا می‌سنجیم این در می‌یابیم که آفریدگار بهر کاری تواناست و

این جهان را بیهوده نیافریده . هم او یکتا و بیهمال میباشد .

ولی خود او را هرگز نمی‌توانیم شناخت و راه در اینجا بروی ما بسته . زیرا چنانکه گفته ایم تنها از راه سنجیدن اینجهانست که ما راه بسوی خدا می‌بریم و این نا گفته پیداست که از این راه پی بچگونگی خود او نمیتوانیم برد .

وانگاه هر کسی هر چیزی‌را نمیتواند در یافت . اینک روان در تن ما و ما آنرا چنانکه هست نمیتوانیم در یافت ! آیا کوران با دیده نا بینا چگونگی رنگها را میتوانند در یافت ؟ !

این نکته بی اندازه مهم است که آفریدگان در شناختن آفریدگار اندازه نگهدارند و از آنجا که بایستی ایستاد گام فرا تر نگزارند . در شرق اینهمه گمراهیها و نادانیها از آن برخاسته که خیره سرانی در این زمینه اندازه نگه نداشته اند و در تاریکی پندار بتك و دو برداخته از گودالی بگودالی درغلطیده اند . خویشتن گمراه گردیده هزاران دیگرانرا هم گمراه گردانیده اند .

مجال گفتگو تنك است و همین اندازه میگویم : هرآنکه باین راه درآمده جز گمراهی و رسوایی بهره برنیافته است .

***

ولی درمرحله دوم راه تاپایان بازاست و می‌توان هرچه بیشتر رفت .

خدا جهان را از بهرهمه آفریده کسی‌را بردیگری برتری نداده . هر کس باید از کوشش خود میوه برچیند و از خوشیهای زندگی بهره بردارد . توانایان باید دست نا توانان را بگیرند . کسی نباید زور آزمایی کند . کسی نباید آزمندی نموده بیش از نیاز خود دارایی

بیاندوزد . خدا از ستمگر بیزاراست و باید دست اورا بر تافت . دروغ ودزدی و دیگر دغلکاریها آسیب زندگانیست باید از آنها پرهیز نمود .

آدمیان چون در یکجا زندگی مینمایند هر کسی از ایشان باید در بند آسایش همگان باشد .

کسانیکه میخواهند درخدا شناسی پیشرفتهایی کنند همانا باید در این زمینه بکوشند . مردان نیکوکار کسانیند که بکوشند وراه زندگانی خدایی را بمردم نشان بدهند وآنانرا از گمراهیها دراین راه برهانند

بهترین نیایش و پرستش برای خدا همینست که آدمی بدانسان که خواست خداست زندگی نماید و دیگرانهم بدان زندگانی راه نماید .

آنانکه خود را بکوشه ای میکشند و بنام خداشناسی پندارهایی می بافند خدا از آنان بیزار است !

آنانکه راه زندگی را ازدست هشته وچشم بدست این وآن میدوزند خدا آنان را دشمن میدارد .

پارسایی گوشه گیری ومردم گریزی نیست . پارسایی راه زندگانی خدایی را پیمودن و پا از آن بیرون ننهادن است .

پارسا کسی است که ازدسترنج خود نان پیدا کند وخاندان وبستگان خویش را آسوده نگهدارد وهمیشه بدرآمد خود بسنده نموده چشم بمال این و آن ندوزد .

بالاتر از او نیکوکار است که گذشته از آسایش خاندان و بستگان خود یاوری به بینوایان و درماندگان نیز میکند و از مال خود بهره برای آنها جدا میسازد .

اینانند که دم از پارسایی و نیکوکاری و خداشناسی توانند زد .

خان ـ خانم

اکنون که اصلاح عادتهای نکوهیده از کفش و کلاه گرفته تا نام و نشان پیش میرود و هر ایرانی ومسلمان پاك نژادآن‌را پیش باز مینماید چه بهتر که نظر اصلاحی نیز بعادتهای زنان که پرورش دهنده نوباوکان میباشند انداخته شود زیرا که آموختن‌ادب ورفتار نیك پیش از همه در دامن مادر است و ما می بینیم هر قدر مردان رو باصلاح می‌روند زنان سیر قهقرائی میکنند. امروززنان ایران عادتهای بدی را دارند وبدی‌آنرا درك نمیکنند. اندکی توجه بنامهای‌زنان‌آلودگیهای خیالی آنان را آشکار میسازد. چه معنی‌دارد مادران وپدران با مهر و محبتی که بدخترخود داشته اند نامهای‌دختر پیغمبر[ص] بزرگوار وزنان نیك نام را از قبیل: زهرا ـ فاطمه ـ مریم ـ زینب ـ سارا و خدیجه ـ به روی دختر خود گذارده اند ولکن دختران از راه جهالت آن نام ها را که هر یك معانی عالی نیز دارد کنار گذارده خود را بنامهای زشت فلان‌الملوك‌یابهمان‌السادات ومانندآن! مینامند وبعضی‌هابرای‌خود چندین اسم قائل میشوند. مثلاً اول رباب بوده بعد از چندی فلان ـ الملوك شده ـ بعد از مدتی لقب ... السلطنه پیدا کرده وآخرش هم معروف به اسم دیگری شده که ما چند نفری از آنها را میشناسیم واین القاب ننگین که یادکارذلت دورسلاطین استبداد میباشد شایسته وسزاوار این‌نیست که درروی فرزند نجیب ایرانی باشد. هان ای بانوان بیائید این نامهای ننگین وزشت را ازخود دور نمائید و بعلاوه ازکلمه خانم که شکل زنانه خان است پرهیز نموده و آنرا تبدیل به بانو که هم شیرین‌تر وهم ایرانی‌خالص است بنمایید ـ ای بانوان وای خواهران

چه خوب و خوش نما میشد اگر شما هم مثل مردان تن خود را بیك یا دو جور (فرم) لباس‌آرایش میدادید وخود وشوهران را از خرج بیهوده و رشك آور لباسهای گوناگون آسوده میکردید . آیا مردان که آن لباسهای گوناگون کوتاه وبلند را دورریختند چه‌زیانی بردند؟! نه اینست که همگی از قیودات بی‌هوده راحت شدند . البته همگی این موضوع را تصدیق دارید . پس‌بهتر آنست که شما هم یك یا چند جور لباس آبرو وشرافتمندانه‌ای را اختیار نمائید ودراختیارآن شرافت ملی را نیز ملحوظ دارید و این لباسهای بیجا و نا زیبا و بی‌آبرو گری را دور اندازید ! ای‌خواهران شما فرزندان نجیب وغیرتمند ایرانی‌هستید ودر مهد تمدن ایران و اسلام بزرك شده‌اید شایسته شمانیست پیروی‌از زنان لجام گسیختهٔ اروپا بنمائید و تن‌خود را عریان بهراجنبی بنمائید . ای بانوان شاید شماها چنین تصور کنید که این عمل شاید مهرومحبت مردان را تحریك مینماید ولکن قضیه برعکس است هیچ ایرانی با شرافت و غیرتمندی ازاین کارشما راضی نیست و بلکه یك تنفرزیادی را تولید میکند .

ای بانوان این‌آرایش های خارج ازحد و زیاد اوروپائیان که صورت ولب طبیعی را درزیر پودر و ماتیك می پوشانند ابداً مهرآور نیست و بلکه برای بیننده یقین حاصل میشود که این آرایشهای زیاد برای پوشانیدن عیبهای گوناگون‌است . درهرکاری حد اعتدال لازم است وحیات ولطافت طبیعی‌شما محتاج این‌همه ساخته گی نیست بی‌جهة خود را در جرگه مجسمه های تنگین قرارندهید .

ای بانوان اگر اروپائیان به چنین کار های زشت آلوده شده اند

اختیار آنها از دستشان رفته و گمراه شده اند و درمیان آنها عیب بی پروایی از بین رفته و چندان پابند ناموس نیستند و باکی ندارند که تن خود را عریان بهر بیگانه واجنبی بنمایانند ولکن مردان ایران از این گونه کارهای زنان عموماً دل گیرو باطناً راضی نیستند بیائید حیثیت خود را حفظ و بیخود خود را در انظار سبك و بی قیمت نه نمائید — ای بانوان آخر بخود آئید اندکی فکر کنید ببینید چه معنی دارد که مردان از نوك انکشت تا بیخ حلقوم تن خود را در زیر لباس به پوشند ولکن زنها تا زیر بغل خود را باز گذارند ما شما ها را خواهران خود دانسته نصیحت وراه نمائی میکنیم بشما است پی بغفلت خود برده خود را به این آلودگیهای ننگین و زشت نیالائید . آقاخانلو

عنوانهای پوچ

خان و میرزا و بك و القاب پوچ)(یکسر از ایران زمین کردند کوچ
رهسپر شد میرزا در زنك بار)(خان روان شد سوی شهر قندهار
بز دلی گو چند روزی شیر نر)(بود اکنون شد گریزان ازخطر
زاسمان نخوت آمد بر زمین)(خائنی گر بود عنوانش امین
عرضه یك قطره بر عمان چرا)(اسم دانشمند بهر نادان چرا
کی تملق بوده رسم راد مرد)(تا توانی گرد این سودا مگرد
آنکه می باشد جناب مستطاب)(کرده صد ها خانه ازمردم خراب
زین همه الفاظ و القاب بلند)(کی شدی دردی دوا از مستمند
بسکه ماشین تملق زشت و بافت)(روبه وا مانده رخت شیر یافت
داند این آنکس که مرد ره بود)(« این همه آواز ها از شه بود »

گوهری

سخنان بیهوده بچه می‌ماند ؟

چندی پیش یکی از دوستان پیمان مثلی یاد کرد که در باره پاره کسان بسیار بجاست . بگفته دوست ما بدانسان که کوزه را چون پر آب کنی تا لق‌لق نکند و هوایی را که بدرون خود دارد تهی نسازد آب بدرون نمیگیرد کسان کوتاه خرد نیز هر گفته را که می‌شنوند تاسخنان بیهوده ناهنجاری نرانند جایی در دل خود برای آن گفته تازه شنیده باز نمی کنند ولی این سخنان لقلقی بیش نیست و پس از آن خواهی دید که آن گفته تازه‌راخرسندانه‌خواهند پذیرفت .

ما گاهی نگارشهایی دیده‌در شگفت میشویم که‌اینها برای چیست ؟! اگر بنام دشمنی باماست این دشمنی از کجا برخاسته ؟ ! . وانگاه سخنان بیسرو تهی با گفته‌های ما چه برابری تواند ؟ ! و اگر برای روشنی موضوع‌است پس چرا ازموضوع بیرون‌رفته بیهوده گوییها کرده‌اند؟! در اینجاست که مثل دوست خود را یاد آورده آن را از هر بار‌ه‌راست می‌یابیم !

راستی اینان‌از خرد بی بهره‌اند واینست که‌سالها هر سخن‌بیهوده‌ای که‌شنیده‌اند پذیرفته‌ودل‌از آن بر ساخته‌اندو کنون که یک‌سخن‌خردمندانه می‌شنوند تا بیهوده گوییهایی نکنندآن را نخواهند پذیرفت . افسوس که این بیخردان نام « آدمی » بروی خود دارند ! افسوس که این آدمکان از میان توده ایرانی سر بر آورده اند !

آیین در مصر

پیش از این خبر داده بودیم که ترجمه عربی آیین در مصر با خرج محمدطلعت‌حرب پاشارئیس بانک‌مصرچاپ میشود. از آن‌هنگام خبر دیگری در این باره نداشتیم تا در ماه گذشته آقای حاجی ابوعبدالله مجتهددانشمند زنجانی که‌ازچندماه پیش‌درعراق وسوریا و مصر سیاحت می نمودند بزنجان باز گشته وازاین سفرخوددو ره آوردی آوردند: یکی کتاب «تاریخ القرآن» که خودشان تالیف نموده‌اند و در مصر با شکل زیبایی چاپ یافته و چنانکه ما در جای دیگری گفتگوی آنرا خواهیم داشت یکی از بهترین کتابها ومایه سر فرازی ایرانیان می‌باشد. دیگری مژده اینکه‌ترجمه‌آیین درمصر نشر یافته ودرمیهمانی که آقای راد سفیر گرانمایه ایران بنام ایشان بر پا نموده و دسته‌ای‌از بر گزیدگان عرب‌نیز بوده‌اندآقای سفیر نسخهای آیین رابمیهمانان بخش نموده.

سپس نامه‌ای از خودآقای راد دریافتیم که هشت صد نسخه از آیین نزد ایشانی فرستاده شده تا بهر کسانی میخواهند بخش نمایند و چنانکه آگاهی یافتیم ایشان نسخهایی رانیز برای‌حجازویمن درنظر گرفته‌اند که بفرستند.

طلسم‌اروپاپیکری‌درایران شکسته‌ولی فراموش نکرده‌ایم چه‌رسوایی درکاربودچگونه‌نادانانی آن‌رادستاویز گرفته هرروزبایرانیان‌میتاختند و نکوهش وتوهین دریغ نمیداشتند وایران را پس ازقرنهازندگانی متمدن نشناخته چنین راه می‌نمودند که تمدن از اروپا بر گیرد.

این نادانیها از ایران بر خاسته ولی در پاره کشورهای عربی هنوز رواج دارد و هنوز هر چه از اروپاست نیك میدانند و گرفتن آن را بر خود فرض می شمارند . از اینجاما نگرانیم که انتشار آیین اثری را که در ایران کرد در آنجاها نیز بکند .

ما بر نیکو مرد روشندل مصری « سعادتمند محمدطلعت حرب پاشا » سپاس می گزاریم . این کار ایشان گام نخست در راه همدروی شرقیان می باشد .

امیدواریم گامهای دیگری نیز در این راه برداشته خواهد شد .

نیز از آقای رادسفیر گرانمایه ایران که بنیاد این کار نیك را گزارده اند و اینك بانجام آن می کوشند و آنچه شایسته رادمردی می باشد دریغ نمیدارند خرسندی داریم و درودها و سپاسها ارمغان می سازیم .

کسانی از ایران هم خواستار ترجمه عربی آیین شده اند ولی باید دانست ترجمه از بهر کسانیست که فارسی نخواتند از اینجهت در ایران نیازی بان نخواهیم داشت و ما برای آنکه کتاب هرچه بیشتر در میان عربی زبانان نشر یابد جز نسخهای اندکی از ترجمه بایران نخواسته ایم و آنها را برای کتابخانه های عمومی خواهیم فرستاد .

آشتی و جنگ

پیوسته باش طالب صلح و صفا ولیك
گاه لزوم هم مده از کف طریق جنك
در جنك رخ متاب ز دشمن که گفته اند
مردن بنام نیك به از زندگی به ننك

مخبر فروغ

در پاسخ یکی از شعرا

هر که اندر دوستی سر در ره پیمان ندارد
از وجودش ننگ باید داشت کاو ایمان ندارد

دوستا از من شنو اندرز و مشکن عهد پیمان
زانکه بی پیمان بدوران زندگی بنیان ندارد

هیچ دردی نیست کان را نیست درمانی بعالم
ایکه گفتی درد بیدرمان ما درمان ندارد

مدعی نپسندد ار آیین پاك کسروی را
نیست تقصیری ورا زیرا که فهم آن ندارد

ما ز کف آیین خود با این هو و جنجال ندهیم
زانکه انصاف اردهی آیین ما نقصان ندارد

ایکه پنداری تو ما را هست محبوبی جز آیین
این توهم ناروا وین سوء ظن جبران ندارد

خود ستایی کار آنکس نیست کاز آغاز میگفت
امتیازی توده از القاب و از عنوان ندارد

ننك داند عاشقی را کسروی زانرو که ایزد
یك لغت از عاشقی و عشق در قرآن ندارد

دل سپردن در جهان بر لعبتان و ساده رویان
عشق باشد لیك آنرا غیر شهوت ران ندارد

هیچ کس در دهر عشق پاك را منکر نه و آنهم
هرگز ایدون ارتباطی با رخ خوبان ندارد

عشق اگر اینست کاندر فیلمها بینیم هر شب
ننگ دارد عقل از آن زیرا که جز خسران ندارد

تا که ما بیمار عشق باطلیم ای دل بدنیا

درد ما درمان ندارد کار ما سامان ندارد

خانه آزادگی و سر فرازی و شهامت

شد خراب ازعشق باطل حرف حق کتمان ندارد

هر که چون واقف بود مجذوب حق درذم باطل

هیچ پروا ازفلان و اندیشه از بهمان ندارد .

عراق رضا زاده کاشانی (واقف)

پیمان : این شعر ومانند های آن که گاهی در پیمان چاپ میشود بنام قدر دانی ازغیرت و پاکدلی گوینده اش می باشد نه بنام پاسخ بگفته های زشت این و آن . آنانکه زبان بر پیمان و آیین دراز میدارند برای پاسخ آنان روز دیگری فرا خواهد رسید . امروز همین بس بگوییم : نام ایرانیگری بران نادانان حرام باد !

آیین آن کتابیست که ایران را از ننگ اروپاییگری رها گردانید . آن کتابیست که « ترازوی شوم شرق و غرب » را که کسان بسیاری دردست داشتند و بیشرمانه در هر کجا بکار می‌بردند درهم شکست . آن کتابیست دهان یاوه گویان را که هر روز بستایش اروپا و نکوهش ایران باز بود در بست ! چنین کتابی را دشمن نمیدارد مگر بیرگی که ایران را دشمن بدارد !

مگرفراموش شده آن رسواییها ؟! مگر آن روزنامه‌ها و کتابها که پر از نکوهش ایرانست هنوز دردست ما نیست ؟ !

آن روزنامه که از نادانی تمدن را با صابون می‌سنجید و بدستاویز یك مثل احمقانه اروپایی (هر مردمی صابون بیشتر بکار می‌برد تمدنش بیشتراست) ایران چند هزار ساله را بیتمدنی نپذیرفته پیاپی مقاله در ستایش بیگانگان و در نکوهش کشور خود مینگاشت بر اوست که آیین را دشمن بدارد چرا که آیین جلوش را گرفته نمی گزارد از آن ننگین کاریها را بکند .

آیا این خیانت ها بازپرس نخواهد داشت ؟ !

همیشه نگران آینده باید بود

یکی از غفلت ها که دامنگیر مردمان میشود آنست که سر گرم گذشته بوده پروای آینده کمتر میکنند. چنین غفلتی ازهر توده دلیل نادانی و از سوی دیگر مایه تیره بختی است.

بدانسان که راهرو اگر روی به پشت گردانیده بخواهد راه بقهقرا بپیماید ناگهان بگودال یا چاه در میغلطد یك توده نیز در زندگانی اگر همیشه سر گرم گذشته باشند و پیاپی یاد گذشتگان را کرده بخود بالند و پروای آینده کمتر نمایند بیگمان سزای این غفلت را در یافته بگودال گرفتاری در میغلطند.

فسوسا که امروز شرقیان دچار این غفلت می باشند. هر توده‌ای را می بینی خود را با گذشته دلشاد ساخته پروای آن را ندارد که آینده چه خواهد بود.

در ایران کسانی تا آن اندازه غفلت زده هستند که می‌پندارند دیگر مردانی همچون گذشتگان از این سرزمین نخواهند برخاست. واینست همهٔ امید خود را بنگهداری نامهای گذشتگان بسته‌آنهارا «حرز امان» می‌انگارند.

این کار زیانهای بسیاری را در بر دارد. بدتر از همه آنکه در قرنهای گذشته ایران گرفتار و خوار بوده و ده قرن کما بیش بدترین حال را داشته واین سراسر زیانست که امروز که این کشور یا بساحل رستکاری گزارده بازهم چشم بگذشته دوخته‌هر گز نخواهد آن خواریها و زبونیها را از خود دور گرداند.

ایرانیان درقرن چهارم سرفراز ورستگار راه زندگی‌را میپیمودند

ناگهان بلجنزاری افتادند و گام بگام حال بدتری پیدا کردند و در آن گرفتاری راهزنان و آدمکشان بلکه گرگان ودرندگان بارها برایشان تاختند و در هر بار دسته‌های انبوهی را از پا انداختند . در این میان کم کم غیرتمندان نابود شدند و خواری و زبونی بر همه چیرگی یافت. فرومایگانی آنچه شایسته نام ایرانیگری نبود از خود بیرون‌دادند خردها سستی پذیرفت دلها پراز بیم و نومیدی گردید . بارها غیرتمندی پدید آمده بچاره کوشید لیکن رنج او بهدر رفت . تا خدا برایشان بخشوده از آن لجنزار بکنارشان رسانید .

کنون زهی نادانی که این توده قدر رهایی را نشناسد و راه رستکاری پیش نگیرد . بلکه در دم لجنزار ایستاده و روی بدانسوی گردانیده همه یاد آن زمانها کنند و همیشه داستان آن زشتی ها و ناروایبها باز رانند .

کسانی تا درتاریخ بکاوش پردازند وقرن چهارم هجری را با زمان قاجاریان با هم نسنجند این گفته ها را درست درنخواهند یافت .

دراین ده قرن ایران همه گرفتاربود و همه روی به پستی وسستی داشت . اگر ازهمه چیز چشم بپوشیم ازسستی‌خردها چشم نخواهیم پوشید . در این دوره نیك و بد را بهم در آمیخته کمتر فرقی میانه آنها میگزاردند ستم را با داد بیکرشته کشیده جدا ازهم نمیساختند .

ما اگر داستانها از آن زمان برانیم کتاب جداگانه‌ای می باید . در اینجا بیکداستانی بسنده مینمایم تا خوانندگان بدانند که سستی خردها در آنهنگام تا چه اندازه بوده است :

سلطان‌محمدسلجوقی درتاریخ معروفست . این‌مرد پس‌از کشاکش

ها با برادر خود که در میانه ایرانیان بینوا پایمال میشدند و روستا ها و کشت زارها ویرانه میگردید پادشاهی یافت و پس از سالها مرگش فرا رسیده به بستر بیماری افتاد . درآنهنگام کسانی چنینش گفتند : این بیماری ازجادوگریست که زن شما کرده . محمد از شنیدن این بیدرنك و بی بازپرس دستور داد زن را گرفته میل بچشمهایش کشیدند و سپس در خانه تنك و تاریکی بندش نمودند . باین هم بسنده ننموده دسته‌ای را از نوکران‌وکنیزان‌اورا بیگناه نابودساختند . باین هم بسنده ننموده زن کور بیچاره را رسن بگردن انداخته خفه نمودند . در آن هنگام که این بیگناه با دست دژخیمان نابود کرده میشد محمد نیز دم واپسین را زده روي از جهان برمی‌تافت .

اگر همین داستان را بسنجیم چندین بیخردی و نامردمی از آن پیداست : چرا بایستی ندانند جادوگری پنداری بیش نیست و هرگز نمیتوان بادست جادو کسی را بیمار گردانید و یا به بهبودی آورد ؟!! چرا بایستی ندانند که هرکس دشمنان و بدخواهانی دارد پس نباید بگفته این‌وآن زن بینوایی‌را گناهکار گرفته از چشم بی‌بهره نمود و سپس در تنگنای زندان انداخت ؟! چرا بایستی ندانند که اگر زنی گناه نموده نباید کنیزان و نوکران اورا نابود ساخت ؟ ! آیا چنین نادانیها و نامردمیها دردوقرن پیش‌ازآن درایران‌روی میتوانستی داد؟!.. شکفتی‌درآنجاست که چنین نامردمی که رویداده‌مردم آنرا نکوهیده اند وزبان به بدگویی و نفرین باز نکرده‌اند . شما در هیچ تاریخی نخواهید دید که این داستان دلگداز را یاد نموده‌وآن را بر سلطان محمد گناه بشمارد بلکه در همه جا ستایش او را خواهید خواند .

تاریخنگاری که این داستان ننگین را در تاریخ خود یاد کرده(۱) بپایی آن ستایش ها از سلطان محمد می راند و « استواری دین » و « فزونی داد » او را یاد کرده « یگانه مرد درست سلجوقیان » نام می‌دهد . افسوس! صد افسوس!

به تهمت جادوگری میل بچشم همسرخود کشیدن با آنحال اورا به تنگنای زندان سپردن پس از چندی ریسمان بگردنش انداختن کنیزان وچاکران اورا بیگناه کشتارنمودن پس از همه اینها دیندار و دادگر بودن!

آیا ما بیهوده میگوییم : خردها سست بوده ؟! آیا کسانی که ستم بآن ننگینی را در نیافته کنندهٔ آنرا دادگر و دیندار می شماردند خرد درستی داشته اند ؟ !

در جهان همه کوششها بر آنست که یك توده بد را بد دانسته از آن بیزاری جویند و نیك را نیك شناخته بسوی آن بگرایند و این خود باعث آنست که بدی در آن توده کمتر گردد و توانا و نا توان همه ایمن و آسوده زیست کنند و از خرسندی بهرهٔ شایان بردارند .

گروهی که ستمگران را بدینداری و دادگری ستایند کشندگان خودرا فرستاده خدا انگارند چنگیزها و هلاکوها و تیمورها را برصدرتاریخ نشانند بجای نفرین بر آن نامردان کتابها در ستایش وآفرین پردازند چنین گروهی با دست خود تیشه بریشه خود فرود آورده‌اند چنین گروهی خویش را آماجگاه هرگونه بدبختی و تیره روزی گردانیده اند .

۱ - الامام عماد الدین محمد بن حامدالاصفهانی

نکوهش نمیخواهیم . کسانیکه قرنها پیش از این مرده و رفته اند چه جای نکوهش بر ایشانست؟ . سستی و زبونی آنانرا نشان میدهم. پستی خردها را میرسانم . میگوییم : چنان کسانی گفته ها و نگاشته های ایشان نیز سراپا خواری و زبونیست وامروز باید از آنها دوری گزید باید همه را دور انداخت .

میگوییم : ای ایرانیان از آن قرنهای زبونی چشم بپوشید . در این دوره آزادی خود را آلوده خواریها وزبونیهای گذشتگان نگردانید!

در این زمینه سخن فراوانست و من نمی خواهم همه گفتگو را در یکجا برانم . در آن قرنها نه تنها ایران گرفتار بیگانگان و ایرانیان دچار خواری و زبونی بوده اند از سستی خردها هر کیش ناسزایی در اینجا رواج گرفته و هر زمان بدآموزیهای دیگری پدید آمده و چون راهنمایی درمیان نبوده و کسی جلوگیری نمیکرده این ناروائیها میانه مردم پراکنده شده وهمه باهم درآمیخته . سخن روشنتر بگویم: در ایران در آن قرنها مسلمانی باطنیگری صوفیگری شیعیگری خراباتیگری علی اللهیگری فلسفه یونانی فلسفه‌هندی همه بهم درآمیخته و نیك و بد و راست و دروغ در هم گردیده وایست که آخرین تیشه را بر ریشه هوش و دانش ایرانیان فرود آورده .

کنون هم اگر ما چاره ننماییم از این نادانیها صدزیان خواهد برخاست . از اینجاست که می گوییم ایرانیان باید دیواری میانه گذشته و آینده پدید آورند و زندگانی نوین آغاز کنند . زندگانی که بنیاد آن خردمندی وغیرتمندی باشد .

باید از این پس نام ایران را گرامی شمرد بلکه گرامی ترین

نامش گرفت . باید دشمنان تاریخی را همیشه با نفرین یاد کرد و آن فرومایگان نادان را که چاپلوسیها از آن دشمنان نموده یا ستایشها نگاشته‌اند شایسته‌نام ایرانی نشناخت آنان را نیز همیشه با نفرین یاد نمود

کسانی تا دشمنان گذشته را بنفرین یاد نکنند از دشمنان آینده ایمن نخواهند بود . توده‌ای تا از گمراهیهای پیشینیان بیزاری نجویند براه رستگاری نخواهند افتاد .

ایرانیان اگر بازمانده های قرنهای زبونی را پایمال نسازند از زبونی ایمن نخواهند گردید! کسانیکه در دورمغول برخاسته اند و در برابر آن خونخواریها همه خرسندی نموده‌اند باید بازمانده‌های شوم آنانرا پایمال ساخت ! آنانکه در زمان تیمور زیسته و بر آن پلیدیها خرده نگرفته‌اند باید نشانی از ایشان باز نگزاشت .

آن کسانیکه آن بدبختی ها را با دیده دیده ویا از نزدیك شنیده اند و خون آنان بجوش نیامده ازخرد ومردمی دور بوده اند وهر آنچه گفته ونگاشته‌اند وهر کیش یا فلسفه‌ای ازخود بیادگار گزارده‌اند دراین دوره فیروزی باید همه را ازمیان برداشت .

ما را از گذشته دو چیز بس : غیرت ایرانیگری دین مسلمانی ! از این گذشته هرچه هست باید زیر پا انداخت .

آن غیرت ایرانیگری که درفش هخامنشیان را تا انسوی رود دانوب کشانید . آن غیرتی که در برابر آرزوی جهانگیری رومیان سد های آهنین پدید آورد . ان غیرتی که در برابر عرب خونین ترین میدانهارا برپاساخت وتنها با نیروی خدایی اسلام بود که برابری نتوانست آن غیرتی که دستگاه شوم بنی امیه را درچید . آن غیرتی که یعقوب

لیث و جلال‌الدین خوارزمشاه و شمس الدین خطیب و شاه منصور پدیدآورد . آن‌غیرتی که شاه عباس و نادر را برانگیخت . آن‌غیرتی که امروزاین دوره آزادی و فیروزی را بروی ما گشاده .

از دین اسلام نیز جزسرچشمه آنرا نمیخواهیم و هرگز به پندار های دیگران و کشمکشهای بیجای این و آن نخواهیم پرداخت .

اینست توشه هایی که باید برای راه آینده برداشت .

بس است

ای‌شاعران برای خدا وصف می بس است
مدح نگار و هالهٔ رخسار وی بس است
اندر ستایش قد و بالای دلبران
جانا دگر نمودن یکعمر طی بس است
میکوش تا کـه فر کیان آوری بکف
بیهوده یاد باده جمشید کی بس است
ز افکار پوچ و زحمت بیجا چه فایده ؟
سیرارشدی زتارودف وچنك ونی بس‌است
دی شد بهـارعقل زاشعار پوچ وشعر
اندر صفای فرودن و ظلم دی بس است
منظور **کسروی** بجز اصلاح شعر نیست
کین توزی وستیزه باآن نیك پی بس‌است
فرزین نیوش پند ز مردان پاکـدل
واشعارتازه گوی کـه تعریف می بس‌است

عراق - احمد فرزین

در پاسخ آقای فراهانی

گفتار پایین در روزنامه عراق چاپ شده و چون میخواهیم در این شماره گفتگو از شعر را بپایان برسانیم آن را نیز در اینجا میآوریم.

اما درباره شعر پیداست که آقای فراهانی که شاعراست آن نگارش های پاکدلانهٔ پیمان را در بارهٔ شعرا نتوانسته برخود هموار کند و اینست که با این لحن ناروا به پاسخ پرداخته! دریغا! صد دریغا!

دریغا که هر کسی می گوید مرا درکار خود آزاد بگزارید از دیگران هرچه می گوئید بگوئید!

نخست باید دانست که بر خلاف گفته آقای فراهانی ما یك بار با شعر و شاعری پرخاش نکرده ایم. شماره های پیمان در عراق فراوان است. خود آقای فراهانی هم دارد. نگاه کند و به بیند که در همه جا فرق میانه نیك وبد گزارده ایم. وآنگاه ما در هرشماره پیمان شعرهای سودمندی چاپ می کنیم که از جمله شعر خود آقای فراهانی را در شماره پیش کردیم.

دوم ـ شعررا پیش ازما کتاب آسمانی اسلام نکوهش نموده. آقای فراهانی که تمسك به دیانت دارد چگونه این آیه هارا درقرآن نخوانده که در نکوهش شعرا میفرماید:

والشعراء یتبعهم الغاوون الم تر انهم فی کل واد یهیمون و انهم یقولون مالا یفعلون،؟!

و اگر خوانده اند زهی گستاخی ایشان که با آن لحن حمایت از شعرا می نمایند!

اگر کسی چشم بینائی دارد همین آیه ها بزرگترین معجزه قرآن

است زیرا ما روائی های شعرای ایران را یکجا یک پیش بینی نموده در حالی که در آن زمان شعرا این اندازه گرفتار نا روائی ها نبوده‌اند
یک مردی در هزار و سیصد سال پیش زیان شعر را دریافته و آن را با بهترین عبارتی بیان فرموده ولی ایرانیان پس از هزار سال گرفتاری که صد زیان از شعر برده‌اند و ریشه هوش و خردشان با تیشه سجع و قافیه کنده شده باز آنچه که میبایست درنمی یابند. آیا آن مرد فرستاده خدا نبوده ؟!
آقای فراهانی: مسلمان باید از کار بیهوده روگردان باشد: (الذین هم عن اللغو معرضون) بگوئید آیا غزل سرائی کار بیهوده است یا نه ؟!
آیا آنهمه بهاریه ها، خزانیه ها، طهرانیه ها، مثنویها، بیهوده است یا نه ؟!
اگر اینها بیهوده نیست پس بیهوده چیست ؟!
در دین مسلمانی اگر کسی را پسر جوانی از دست رفت و بالای سر جنازه او سخنانی گفته شد (از قبیل: سرو قامت بر زمین آمد — آسمان بر تو گریه کرد — جهان پس از تو ویران خواهد ماند) این سخنان حرامست و گوینداش گناه کار شمرده میشود. پس چگونه مسلمان در ستایش یک یار پنداری آن همه سخنان بیجا برشته نظم کشد و گناهکار نباشد ؟!
در مسلمانی کسی نمی تواند ستایشگر دیگران باشد. پیغمبر بزرگوار فرموده: «احثوا فی وجوه المداحین التراب» (خاک بروی ستایشگران باشید). پس شما چه می گوئید باینهمه قصیده ها و غزلها که در ستایش سنجر و قماج و طمغاج و طغا تیمور و سنقر و بغا سروده شده و امروز بانبوهی در گنجینه ادبیات ما پیداست ؟!
چه می گوئید باین که چاپلوسی از زشت ترین خویهای آدمی است

و این خوی زشت در بنیاد شعر ایران نخوابیده است ؟ !

چه می گوئید بانکه شعرا با یك جهان بی آزرمی با پسران عشق بازی کرده اند و غیرت ایرانیگری را لکه دار ساخته‌اند ؟ !

چه پاسخ میدهید بآنکه شعرا با همه دعوی مسلمانی کفر و زندقه را درشعر جایز شمارده‌اند و کسی که بمکه رفته و بر گشته چنین میگوید: «این خانه بدین خوبی آتشکده بایستی» مردی که دعوی ازبر کردن قرآن را دارد در صدجا بیشتر طعنه بدین اسلام و اصول آن میزند و رستاخیز و بهشت و دوزخ همه را ریشخند می کند ؟ !

چه پاسخ میدهید بآنکه شعرای مادیوانها درستایش باده پرداخته‌اند و کسی نمیگوید. آقای شاعرباده هرچه هست باشدستایش آن این همه نیست؟

چه پاسخ میدهید که همین شعرا از بهر حرمت می در اسلام صد گونه زبان درازی به پیغمبر بزرگوار اسلام کرده اند ؟ !

چه پاسخ میدهید که یك شاعری که در برابر یك مردترك حاکم ارزنجان خودرا « سك » میخواند و از اوطلب استخوان می کند در برابر پیغمبران بکردنکشی بر خاسته خود را تالی بلکه همرتبه آنان میشمارد ؟ !

پس از همه اینها چه می گوئید که سخن نزد خرد جز برای معنی نیست وجز بهنگام نیاز نباید لب بسخن باز کرد. ولی شعرا خود سخن را چیز جدا گانه ای میشمارند ؟ !

آیا ما باید در برابر این همه ناروائیها قفل خاموشی بر لب بزنیم تا شما آقای فراهانی سلب عقیده از ما نکنید.

دریغا که ما فریاد خدا خدا میزنیم و هر سختی را تا از روی مسلمانی و ایرانی گری ناگزیر نباشیم نمیرانیم و چه بسا گزندها که

در این راه می‌بینیم و رو بر نمی گردانیم و شما آقای فراهانی تنها از این جهت که‌سنگی درراه غزل سرائی تان پدیدآمده درلفافهٔ میانجیگری و دوستی آن سخنان تلخ را تحویل مامیدهید ! آفرین بر شما !

ولی بشما بگویم که آن روز که شمانامه نوشته عقیده مندید ازخود نمودید من هرگز بر خود نبالیدم و اندك تغییری درحالم پیدا نشد که امروز که بنام کینه شاعری سلب عقیده نموده اید دو باره تغییری در حالم پیدا باشد .

من این‌سخنان را تنها بنام غیرت مسلمانی وایرانی گری مینگارم و پشتیبانم تنها خدا است و چنانکه تا کنون دیده اید هرگز بیاری این و آن نبالیده ام و اینست که اگر سرتا سر جهان بدشمنی ام بر خیزند گامی باز پس نخواهم گزاشت .

درزمینه شعرهم‌نتیجه گفته های ما پیداست . اگر شما ها نپذیرید ودست ازغزلسرائی ودیگرشعرهای بیهوده و ناسودمند برندارید صد ها دیگران خواهند پذیرفت و شما ها دیگر خواننده نخواهید داشت .

سخن بیهوده وکار بی‌بنیاد تارهای عنکبوت را می‌ماند که تا دست نزده‌اند در یك گوشه اطاق شاید صد سال بهمان حال بماند ولی همین که دست بآن رسانیدی ازهم میگسلد .

آن دستگاه شعر که درایران برچیده شده بود بنیادی از خرد و مسلمانی نداشت . ولی چون کسی ایراد نمیگرفت بهمان حال پیش میرفت لیکن پس از این ایراد گیریهای ما دیگر ناگزیر است ازهم بگسلد . نتیجه این‌سخن ما را شماپس‌ازدوسال با چشم خواهید دید .

در پایان شمارا بخدا میسپارم ودیگر پاسخی به باز ماندهٔ نگارشتان نخواهم داد .

کسروی

میانه گذشته و آینده پدید آوریم . از این پس ادبیات را بمعنای درست خود برگردانیده ریشه بیهوده گویی را از ایران براندازیم از این‌پس ایران دوستی را شیوه خود ساخته بدشمنان ایران جز نفرین و نکوهش ارزانی نداریم . لکه های ننگی که از چاپلوسیها و نادانیهای شعرای گذشته بر دامن نیکنامی ایران نشسته با نابود کردن شعر های ننگین ایشان آن لکه را پاك نماییم . از این‌پس هیچگاه اسکندر وچنگیز و تیمور را نستاییم وهیچگاه زبان بیاد محمود و ایاز و لیلی و مجنون نیالاییم .

در این گمراهی جهانگیر ایران چراغ آسیا و آسیا چراغ جهان خواهد بود و این پیمانیست که ما با خدا بسته ایم . از این پس شعرا نیز جز در این زمینه شعر نسرایند و جز در آرزوی سرفرازی ایران‌نباشند .

پروردگارا ! تو ایران را در این راه فیروز فرمای

* * *

در اینجا گفتار بپایان رسید . در دنباله آن میگوییم : مغز سخن دو چیز است : یکی آنکه ادبیات چیز جداگانه نیست و کسانیکه آنرا چیز جداگانه ای میشمارند وبرایش « کاخ » پنداشته از اینکه پیمان بکندن آن « کاخ پنداری » برخاسته سوگواری می نمایند باید بر بیخردی و نادانی آنان افسوس خورد . دیگری آنکه اگر از شعرای گذشته چند تنی را کنار نماییم دیگران درخور هیچگونه ارجی نمیباشند و ما از گفتار های آنان جز زیان سودی نخواهیم برد واینست که باید آنهارا از میان برداشت

شاید تاکنون گفتاری در ادبیات باین سادگی و بی پروایی سروده نشده و اینست که بکسانی دشوار خواهد افتاد ولی اگر بخواهند دربند حقیقت باشند ناگزیرند آن را بپذیرند . مگر تا کی میتوان از گفتن حقیقت باك نمود ؟! اگر کسانی معنای دیگری برای ادبیات میشناسند بگویند تا ما نیز بشنویم وگرنه چگونه میتوانند از پذیرفتن این گفته های ما خودداری کنند ؟ !



از خوانندگان پیمان

زیر این عنوان تکه هائی را که از خوانندگان پیمان می رسد چاپ می کنیم

همه روزه شرحی از اختراعات و اکتشافات عجیب غربیان در روزنامه های مرکز می بینیم که انسان را به تعجب وامیدارد. راست است که ساخته‌ها و پرداخته های آنان امروزه برای ما درحکم ضروریات زندگی است ولی آیا نباید این خبر های سراپا پوچ و یا (اگر حقیقت داشته باشد) خنده‌آور را خوانده وپی به بی ارجی وفرومایگی آنان بریم که هزاران هزار گشنه و بیکار در پایتخت های ممالك آنان در کوی و برزن آواره و سر گردانند و با این حال مینویسند :

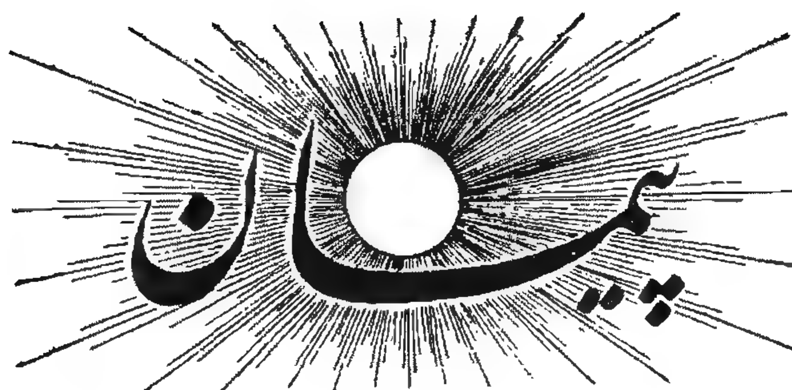
«...... در لندن نـاقص انسان میکانیکی را رفع کرده .... واین اختراع عجیب قرن بیستم آخرین مراحل تکامل خود را پیموده است... شاید اولین مظهر انسان موضوع همان آلتی بوده که نمرات تلفن را بهم وصل میکرد». بعد مینویسد : «درمواقع لزوم نمرهٔ مطلوب رامیدهد. و پس ازآنکه مکالمه تمام شد فوراً نمره را قطع میکند چیزی که‌هست علماء باین اندازه قانع نشده در نظر دارند انسانی اختراع کنند که اغلب کار های انسانی را انجام دهد انسانی که اکنون اختراع شده صحبت میکند سوت میزند، گـلوله خالی میکند و روزنامه میخواند.

.... علماء انتظار دارند اختلافات دیگری در ساختمان انسان مصنوعی بعمل آورده اورا برای انجام قسمت های مهمهٔ کارهائی که بوسیله انسان انجام میشود مهیانمایند ...»

در میان تودهٔ که هزاران نفر بیکار و سر گردان با بیچارگی و سر گردانی دست بهم بوده و نمیدانند شکم گشنهٔ بچه‌گان خودرا چسان سیر نمایند مخترعین دستگاهی اختراع می کنند که مردان کارگر را از کار و بار انداخته اسیر نان و آب خالی نمایند.

دریغ برای نادانی آنان که جز کارهای کودکانه و بی مایه نمیکنند.
یکی دوائی میسازد که درصلب زنان تولید نطفه نماید و دیگری آلتی درست میکنند که مردم را بیکاره نماید و محتاج تکه نانی سازد . . .
هیچ یك از روی عقل سالم کاری نمی کنند . . . دریغ ازاین نادانی . .
مطلب دیگر که میخواستم بنویسم آنکه یکی از نویسندگان مقالات - بعد از آنکه خودرا (متجدد) وتوده و عموم را (کهنه و کهنه پرست) مینویسد - چنین شرح میدهد : « با پیل بانان اروپا دوستی کرده اید و میخواهید خانه که پیل تمدن آنها در آن برود نداشته باشید . این امکان پذیر نیست باید ازخواب بیدارشد . عقاید و افکار کهنه ومسموم کنندهرا از جهاز دماغ ومغز بیرون انداخت متجددین حقیقی نمیتوانند طاقت آورده و شما را در زیر بار موهومات و عقاید پوسیده و کهنه که در زندگانی امروز بقدر پشیزی ارزش نداشته به بینند . . . . »
باید پرسید : کدام پیل تمدن ؟ ! تو اول بگو تمدن چیست تامابدانیم از روی فهم حرف میزنی ! ای بیچاره این سخن‌ها نیز کهنه شده ! آن روز که مردم ساده فریب این عبارت پردازیها را میخوردند گذشته ! امروز اگر (موهوماتی) وجوددارد همانا آن « پیل تمدن » است که شماتصور کرده‌اید ! تمدن چیزی نیست کهایرانی نداشته باشدو بخواهد از اروپا بگیرد ! بلکه امروز باید سخن را معکوس گردانیده باروپا بگوییم که تمدن ازایران یاد بگیرد و ازان راه بیمناك که در جلودارد بازگردد ! خلاصه آنکه نه در اروپا پیل تمدن وجود دارد و نه ما نیازمندیم کاخی در خورد آن بنا کنیم آقای نویسنده متجدد بیهوده بخود زحمت ندهد .

تبریز کریم ماهوتچی



پرسش - پاسخ

همیشه این در را در پیمان بازخواهیم داشت که پرسشهایی که میشود پاسخ دهیم و یا بخوانندگان پیمان واگزاریم پاسخ دهند .

پرسش :

در چه رشته و در چه پایه علوم و با کدام علامت کسی را میتوان فیلسوف نامید و مفهوم حقیقی فیلسوف چیست ؟ در فارسی بجای آن چه کلمه را بکار می برند ؟ . .

مرند حقانی

« فیلسوف » کلمه یونانیست بمعنای خواهان راستی . نخست که این کلمه در میان یونانیان رواج گرفت دسته‌ای ازدانشمندان را میگفتند که زندگانی و راه آن را بدانسانکه می‌باید شناخته خطا های مردم عادی را باز می‌نمودند . مثلاً سقراط را که فیلسوف نامیده اند راستی‌را او شایسته این نام بوده . زیرا جهان را از ان همه شناخته و چنین میدانست که هر کسی باید نه تنها در بند آسودگی‌خود بلکه در بند آسودگی‌دیگران نیز باشد . زیرا آدمیان چون در یکجا زندگی میکنند اگر هر کس تنها در اندیشه خویش باشد ناگزیر کار بکشاکش انجامیده آسایش‌همگی از میان خواهد رفت .

چنانکه در یکخاندان تا همگی در بند همگی می‌باشند میتوانند اززندگانی خاندانی بهره بردارند . ولی اگر هر یکی تنها اندیشه خود را داشت ناگزیر کشاکش خواهد برخاست و هر کس از دست دیگران در آزار خواهد بود و روی آسایش نخواهند دید .

اینست معنی فیلسوف که درعربی بجای آن « حکیم » ودرفارسی « فرزانه » باید گفت . چنانکه بجای فلسفه « حکمت » و « فرزان » گفته میشود .

ولی باید دانست این کلمه ها امروز معنی درست خود را از دست داده بسیار کسان هرسخنی را که نفهمیدند فلسفه مینامند و هر کسی را که بیکرشته گفته های بغرنج نافهمیدنی زبان باز کرد فیلسوفش میخوانند .

یکی شیوهٔ فیلسوفی نزد اینان هرسخنی‌را ازمعنای خود بر گردانیدن است (تاویل). مثلاً : عبارت « حب‌الوطن من‌الایمان » را (میهن‌دوستی از آزاد گیست) از پیغمبر بزرگوار اسلام نقل نموده اند وخود ازو بایستی بود چرا که سخن بسیار بجاست و هر کسی که در شهری یا سرزمینی پرورش یافت و میان مردم آنجا بزرگ گردید شرط آزاد گیست که همواره آنجارا دوست بدارد و نیکی آنجا را بخواهد . لیکن فیلسوف این معنی روشن و سودمند را نپسندیده برای آنکه هنری ازخود نشان دهد وسخن نافهمیده ای براند میگوید : مقصود از وطن شهر عشق میباشد .

مثل دیگر : از گذشتگان آورده شده که سفر پنج سود دارد : غم از دل میزداید ـ روزی بدست می‌آید ـ دانش و آزمایش فزون می گردد دوستان گرانبها پیدا میشود .

این معنی روشن است و هر کس آن را می‌فهمد ولی فیلسوف برای آنکه خود را از دیگران بالا گیرد باین معنی سر فرو نیاورده و سخن را بگودال تاریکی پرتاب نموده میگوید :

اینکه فرموده فواید بسفر پنج بود * سفرعشق بود کو سفر بهتر از این ؟ !

از اینگونه مثالها فراوانست و دو باره میگوییم که فیلسوف امروز درست بضد معنای خود بکار میرود .

امااینکه امروز کدام کسی‌را میتوان فیلسوف یا فرزانه نامید آنچه مامیدانیم ومیتوانیم با دلیل نشان بدهیم دین‌اسلام و آیین مسلمانی همه از روی‌حکمت بوده وخود چنین بایستی بود . پس فیلسوف یا حکیم یافرزان کسی‌رامیتوان گفت که دستورهای اسلام را بدانسان که بوده فرا گیرد و از روی آن‌دستور ها رفتار کند . لیکن چنین کسانی بسیار اندك هستند . بویژه که صدها بدعت در میان مسلمانان پدید آمده و این چشمه خدایی بسی گل‌الود گردیده . مگر کسی از سر چشمه آب بردارد .

بهر حال اگر نمونه‌ای از فرزانگی بخواهیم بهتر از همه در میان بازرگانان و برزگران دیندار پیدا میشود . شاید در همان اسکوی شما بسیاری هستند که از راه کشت و کارزندگی می کنند و همیشه سفره آراسته دارند و تا بتوانند دست افتادگان‌را می گیرند وهیچگاه چشم بدارایی دیگران نمی‌دوزند و آزار بر کسی را روانمی شمارند . اینان اگر دراندیشه و در یافت کسان در مانده اند در رفتار و زندگی راد بسیار نیکی را می‌پیمایند و زندگانی را بدانسان که می‌باید می گزارند اینگونه کسان را چه در میان برزگران و بازرگانان وچه درمیان دیگر دسته ها می‌توان فیلسوف یا نیمه فیلسوف دانست وگرنه آن کسانی که تنها ازراه بهم بافتن سخنان پیچیده و نافهمیده آرزوی نام فیلسوفی یافرزانگی را دارند داستان ایشان داستان زنگی و کافور است

***

پرسش :

مدتیست که بجای مدرسه دبستان می گوییم آیا عیبی ندارد که بجای کلاس هم « داژه » استعمال کنیم ؟

رشت پیله‌ور

پاسخ :

آنچه شنیدایم در دبستانها ودبیرستانهای اردبیل و برخی شهرهای دیگر آذربایجان بجای کلاس کلمه « پایه » را بکار می‌برند و این کلمه بسیار بجاست . داژه ناشناس است و شاید کسان بسیاری آن را نپذیرند .

***

پرسش

کلمه فارسی کپیه و توجه یا دوکلمه که بجای اینها بکار رود مرقوم فرمائید .

تبریز ماهوتچی

پاسخ :

بجای کپیه ما کنون « نسخه » بکار می بریم و این کلمه اگرچه عربی‌است در فارسی شهرت یافته که میتوان نگاهداشت . گاهی نیز عبارت « رونویسی » بکار میرود . مثلا میگویند : « این رو نویس آنست » یا میگویند : « من از نوشته شما رو نویس کردم » اگر کسانی بجای نسخه « رونویسی » را معروف بکنند کار بیجایی نکرده اند .

دو پهلوی « پیچین » میگفتند که همان کلمه اکنون در ارمنی بکار میرود ولی در فارسی پاك از میان رفته .

اما « توجه » معنای نخستین آن رو گردانیدن بسویی می‌باشد . مثلا بجای « بمن توجه کرد » یا « متوجه من شد » میتوان گفت : « رو بسوی من گردانید » یا « بسوی من برگشت » . لیکن سپس کلمه معنای خود را تغییر داده که بیشتر در این معنای نوین بکار میرود مثلا میگویند : « توجهی بمن ندارد » بجای این‌معنی باید گفت : « پروای من ندارد » یا « بمن نمی‌پردازد » یا مانند این جمله ها که جا بجا دیگرگونه میشود .

***

پرسش:

عقیده شما در خصوص دیوان امیر المؤمنین (ع) چیست ؟ ! آیا علما چه تحقیقی در این موضوع کرده اند ؟ . ج - م

پاسخ :

پرسش شما مبهم است . اگر مقصود اینست که بودن آن دیوان را از امام علی بن ابیطالب یا نبودنش را بشناسیم پیداست که در زمان خود امام چنین دیوانی در میان نبوده وسپس کسی آن شعرها را از اینجا وآنجا گرد آورده و آن دیوان را ساخته . پس بایستی دید گردآورنده دیوان چه دلیل بر بودن آن شعر ها از امام داشته . و آیا از کدام کتابها آنها را برداشته . ولی راهی بچنین جستجو یا پرسش هم نداریم . زیرا گرد آورنده دیوان زنده نیست تا چنین پرسش را ازو بنماییم و اگرخودمان در کتابها بجستجو پردازیم خواهیم دید بیشتر آن شعر ها در کتابها بنام دیگر کسان آورده شده است . پس بچه دلیل میتوان بودن دیوان را از امام پذیرفت ؟ ! اما تحقیق علماء ما در این باره آگاهی درستی نداریم . لیکن بیگمان کسی از علمای بزرك بودن آن دیوان را از امام بزرگوار نخواهد پذیرفت . بخصوص که شعرهای آن دیوان با یك شیوه سروده نشده و پیداست که از یك کسی نیست . و آنگاه بیشتر آنهاشعرهای سست وبی‌ارجیست که شایسته بودن ازامام علی‌ابن ابیطالب نمی باشد . گذشته از همه اینها در جاییکه شعرای بزرك زمان جاهلیت پس از مسلمانی زبان از شعر می‌بستند چگونه میتوان پذیرفت که امام علی نخستین

مسلمان شاعر باشد و دیوان پردازد ؟ !

آری عرب در میدان جنك رجز ها میسرود . از امام نیز این اندازه را میتوان پذیرفت . بیشتر از این اندازه درخور باور کردن نیست .

***

پرسش :

درخصوص استحضار ارواح شما چه عقیده دارید ؟ بعضی علمای مصر آن را دلیل دیگر برخاود ارواح شمرده اند . ج - م

پاسخ :

گفتگو با روانهای مردکان که شما آن را « استحضار ارواح » می‌نامید بنیادی از دانش و خرد ندارد . وانگاه ما آن را آزموده دانستیم که هرچه میشود ازتکان میز وصدای تق‌تق ومانند آن همگی نتیجه آن توجهی‌است که گرد میزنشینان دارند هرگز پای روان‌درمیان نیست . در این باره بسخن بس درازی نیازاست و باید درجای دیگر گفتکو نماییم .

اما اینکه پاره علمای مصرآن را دلیل دیگر برجاودانی روانها گرفته‌اند باید گفت : « یالها درعامنیها لوجمد » . موضوع جاودانی روانها دلیل های استوارتر از این دارد که در جای خود یاد کرده شده نیازی باین چیزها نیست .

جای افسوس است که شرقیان هرسفاهتی‌را که از اروپا می‌بینند بجای آنکه عیب آنرا گفته اروپاییان‌را ازلغزش رهایی دهند خودشان دنبال آن سفاهت افتاده صد بیخردی آشکار میسازند . درمصر اروپاییگری رواج بی اندازه دارد و کار بآنجا رسیده که پاره مصریان در پراکندن سفاهت های اروپاییان از خود ایشان جلوتر افتاده اند . همان داستان گفتگو با مردگان را که از نزدیك بسنجیم و بیازماییم یك سفاهت پیره زنانه‌ای بیش نیست ولی درمصر تا کنون صد ها مقاله درزمینه آن نوشته وچندین کتاب چاپ کرده اند .



از آن‌اردو گذشته چند توپ هم شلیك کرده وارد سرا پرده نواب والا شده رفت نواب والا را دید و عرض کرد خدمت نواب والا که انگلیس هـا من که در بوشهر بودم میگفتند روز بیست و هفتم جمادی‌الثانی در محمره کشتی ما هست که آنجا دعوا خواهیم کرد و الان روز بیست و نهم است و آنها نیامدند همه حرف آنها همین‌قسم‌است شیطان هستند دروغ‌میگویند سر کردها با صاحب منصبی که او همراه داشت رفتند چادر محمد رحیم‌خان بعد از دیدن شاهزاده‌رفت چادر وزیر که آنجا نهار بخورد و بعداز صرف نهار اذن خواست که میخواهم سنگر ها و استعداد شما را ملاحظه کنم هر گـاه نقصی داشته باشد بگویم و اگر خوب باشد چونکه دوست هستم خوشحال شوم شاهزاده هم اذن داد صاحب منصبهای او با سر کردها رفتند سنگر ها و توپ و قـورخانه و اردو همه را دیدند و نقشه همه را برداشتند آمدند برای او گفتند آمد خدمت شاهزاده عرض کـرد این استعداد شما را که من دیدم درمقابل آنها هر گـاه دعوا شود سه‌ساعت زیاد تر نمی توانید جنك کنید اولا اینکه نبایست از اول شما سنگر لب آب بسازید دویم اگر چنانچه سنگر لب آب می ساختید باید سنگر زمینی بسازید مار پیچ بکنید برای آمدوشد سنگرسنگررا هم درزمین قراربدهید . جلو توپ انگلیس الا خاك وسنگر زمینی دیگر هیچ چیز دوام نخواهدکرد حالا هم اگر چنانچه از من قبول میکنید این سنگر ها را خراب کـنید بروید در خشکی سنگر بسازید هر گاه او آمد و از آب بیرون آمد در خشکی با هم جنك کنید اگر نیامد که هیچ البته سنگرها را خراب کنید خاطر جمع این نشوید که توپ کشتی آنها کوچك است من توپ در میان کشتی های آنها دیدم که ده ذرع قدش هست نواب والا فرمودند این سنگر ها را من بجهة این لب آب ساختم که آنها را خاطر جمع بکنم و فریب بدهم که آنها اینجا بیایند بعد که آمدند این سنگر ها را خالی کرده عقب میروم آنها را می کشانم بخشکی درخشکی با آنها جنك خواهم کرد عرض کرد پس شما باید در خشکی سنگری ساخته باشید و اردوتان در آنجا باشد این سنگرها را هم اینجا داشته باشید تا میتـوانید جنك وقتی که نتوانستید بروید اردو

فرمود آنها چه قابل دارند که من این کار ها را بکنم هر گاه آنها میآیند باین سرحد بگوش شما میرسد که من چه قسم جنگ با آنها خواهم کرد عرض کرد اختیار با خودتان است آنچه در دوستی و خیر خواهی من فهمیدم بشما گفتم کاغذی هم بهمین طور ها بطهران نوشت بوزیر مختار خودشان جلودار شاهزاده را آورد دیگر جواب آنرا ندانستم چه وقت آوردند از محمره وقت مغرب رفت میان کشتی رفت بصره مراجعت از بصره دوباره آمد دیدنی از شاهزاده کرد رفت روزیکه این صاحبمنصب فرانسه آمد هشت نه روز بود که نواب والا تشریف بمحمره آورده بودند سنگرمحمد مراد خان و آقا خانجان ساخته شده بود اما سنگرهای فراهانی ساخته نشده بود نیمه نیم تمام بود همه روز تشریف می آوردند عصر بعصر سر سنگر فوج جدید فراهان تشریف می آوردند چونکه خوب جائی ساخته شده بود از فرمایشات سابق که نوشته شد میفرمودند و جوابهای لاحق عرض میکردند تا یکروز بمحمد حسن خان سرتیپ کرد که چون لازم است یکنفر سر کرده معتبر در میان جزیره باشد بیا با یك فوج برو بجزیره در جواب عرض کرد بچند شرط جزیره میروم اولاً اینکه اگر میفرستید با دو فوج بفرستید دویم اینکه پل ببندید هر گاه جسری نهبندید دو کشتی بدهید اختیارش دست من باشد هروقت که بخواهم بیایم اینطرف بیایم شرط دیگر اینکه ذخیره شش ماهه بدهید که در میان جزیره در روز دعوا سربازم گرسنه نماند شرط دیگر اینکه دستخطی بنویسید که بسر کرد های دیگر تکلیف رفتن جزیره را کردم هیچیك قبول رفتن را نکردند محمد حسن خان داوطلب شد و رفت و شرط دیگر اینکه کاغذی هم سر کرد ها بنویسند بدهند که نواب والا تکلیف بما ها کرد که برویم میان جزیره نرفتیم و محمد حسن خان رفت سر کرد های دیگر گفتند ما آمده ایم اینجا خدمت کنیم نوکرهستیم چه وقت سرکار والا تکلیف کردند که ما نرفتیم هر کس را که سرکار والا فرمایش بفرمایند اگرنرفتیم آنوقت کاغذ می دهیم نواب والا هم چونکه دیدند منظورمحمد حسن‌خان‌سرتیپ‌نرفتن و ایراد گرفتن است دیگر پاپی نشدند که بروبا نرو این‌تفصیل قشون اینطرف و سنگرها بود تفصیل‌قشون جزیره عرب وبلوچ ابوابجمعی پسر حاجی‌جابر خان بود و سنگری هم پسر حاجی جابر خان خودش منتها داشت عربی هم

خود حاجی جابر خان داشت و سنگری علیحده داشت که کمك آورده بود
بقدر هفتصد هشتصد نفر بود بلوچ و عرب جمعی پسرش هم نوکر هستند
که دو سال قبل از این گرفتند چهار صد و پنجاه نفر بلوچ بود سیصد نفر هم
عرب وغلام سیاه بود اما ازوقتی که گرفتند یکدینار جیره مواجب بآنها ندادند
این اوقات هم که قشون درمحمره بود اوایل نمیدادند این اواخر جیره بآنها
دادند اما بهمان هفتصد نفر نوکر جیره دادند نه بعرب جریکی فوج همراه
هم از اول در جزیره بود با دویست سیصد نفر از فوج سیلاخوری هم رفت
از جزیره با موسی‌خان یاور زین العابدین‌خان شاهسون هم سوارش رفت اول
که میخواست زین‌العابدینخان را بفرستند بجزیره زین‌العابدینخان عرض کرد قربانت
شوم من‌سالهاخدمت کردم بضرب خدمت‌صاحب‌منصب ومواجب وعزت شدم و در
عهد مرحوم نایب السلطنه اگر چنانچه حالا منظور سرکار اینست نانی را که
پدرت داده خودت‌ببری‌و بباد فنابدهی پس‌چه ضرورکه مرا میان‌جزیره بفرستی
اگر دعوا بشود شکستی واقع شود که آبروی چندین ساله من بباد برود
مرا میفرستی بجزیره آیا با این شصت هفتاد سوار لکنته بی پا چه خدمتی
از دست من بر می‌آید که بکنم و مصدر چه خدمتی می توانم شد و این
عرضها را میکنم نه منظورم اینست که عذر بیاورم نروم نوکر هستم هر چه
حکم بفرمائید اطاعت میکنم اما این عرض ها را میکنم من‌جنك دولتی دیدم
این قسم که میخواهید سروکارجزیره را با این قشون محافظت ونگاهداری
بکنید سوای مایه رو سیاهی و خجالت چیز دیگر حاصل نمیشود لازم است
که امروز این عرضها را بکنم من روزی که نقص واقع شود نفرمائید چرا
تو که میدانستی نگفتی خیال کنید امروز دعواست انگلیس بیرون آمده است
میان جزیره دستور العمل مرا بدهید که چه قسم دعوا کن از آتش خانه
و توپخانه انگلیسی خودتان بهتر میدانید ضرور بعرض نیست نواب والا در
جواب تغیر فرمودند بی معنی چه چیز است که میزنید هر کدام را که من
حرفی میزنم برایم کتاب الف لیله میخوانید اینها همه از ترس است هروقت
اسم انگلیس‌را میبرند همه نبضشان‌ساقط میشود زین‌العابدین‌خان‌عرض کرد ضرور
بتغیر نیست اول عرض کردم این عرضها را میکنم برای یکروزی حالا که
سرکار میفرمائید از راه ترس است آلان حکم بفرمائید میروم زین العابدین
خان با سوارش رفت آنطرف اما چه سوار آنچه از حالت سرباز سیلاخوری

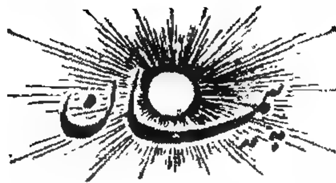
مشاهده میشد ... بر آنها از ... بود دراین مدت توقف درعربستان تامادام که نواب والا در عربستان تشریف داشتند در رکاب نواب والا بودند بعد از تشریف بردن نواب والا در خدمت نواب امیر زاده همه روز بشکار دراج و گردش هر چه اسبشان مرده اسقاط نداده یکدفعه یکنفر از این سوار را مأمور بجائی نکردند که یك دینار عایدشان بشود از اسباب اوضاع برای سوارش چیزی نمانده هرچه داشتند همه را فروختند خوردند مگر اینکه چون زین العابدین خان آدم کاردان ودنیا دیده بود بهر قسم که بوده است نگذاشتند که سوارش تفنك و اسب تنهائی را بفروشند باقی دیگر هر چه داشتند همه را فروختند و از قراریکه در اینمدت در آن صفحات دیدیم وشنیدیم همه قشونی که از آن صفحات ابوابجمع و سپرده نواب والا هستند از سوار و پیاده که حکومت آنها با نواب والاست سوار باجلان فوج امرائی و سیلاخوری و عرب و بلوچ حاجی خان همه هم رنك و هم صورت بودند صد نفر از سوار با جلان که سپرده از خوانین خودشان رحیمخان یوزباشی آن سوار در اهواز در خدمت نواب علی محمد میرزا بود روزیکه شکست خورد اردو باهواز آمد و آمدیم بشوشتر آن سوار را مأمور بارستان کردند بعد از آنکه آمدند سان آنها را دیدند بسیار الکنته و پریشان حال بود یوز باشی را چوب زد که چرا سوارت اینحالت را دارد عرض کرد سواریکه در عرض سال ده روز در یکجا آسوده نباشد یا بچاپاری اینطرف و آنطرف برود یا اینکه همه روز سواری و بشکار روزی ده فرسخ پشت سر آهو اسب بتازد امیرزاده است حکم میکند سوار شو اگر اطاعت نکنم مقصر هستم اگر سوار شوم این قسم است تقصیر من چه چیز است جرأت عرض کردن جیره مواجب را نکرد اینحالت عموم قشون ابوابجمعی نواب والا است دیگرقشونیکه بجزیره رفت حسینقلیخان بختیاری بود روز اول که نواب والا حکم فرمودند که جمعیت کمك بیاورد هفتصد نفر پیاده سیصد نفر سوار اما آنچه روزیکه وارد محمره شد سیصد نفر پیاده دویست نفر سوار همراهش بود چندیکه در محمره ماندند جیره ندادند خرجی که داشتند تمام شد بنا کردند فرار کردن آخرش بقدر یکصد سوار و دویست نفر پیاده ماند و تکلیف رفتن میان جزیره کردند اولاً چند روز اظهار نکرد که سوار و پیاده بی پا شده حالا

که باید بجزیره بروم جیره بدهید نواب والا بنای تغیررا گذاشتند که چرا نمیروی آخرش رفت بوزیرحالت خود را گفت قراردادند که جیره بآنها بدهند آنها هم رفتند میان جزیره اول که رفته بودند میان جزیره در دو فرسخی رفته آنجا در آنجا سنگر ساخته بودند حاجی جابر خان خود و پسرش دو سنگر در مقابل سنگرآقا جانی خان در دهنهٔ دو شط داشتند شیخ محمد عرب که از عربهای ... حاجی جابرخان ویك پسر دیگر در پیش سایرقشون بودند اینها در آنجا بودند تا روزیکه کشتیها آمدند آنوقت هم بودند تا چند روزقبل‌ازعید که کشتیهاز یاد شدند نواب والا تشریف بردند جزیره دیدند آنجا نمی‌توان دعوا کرد جایش بد جائی است حکم فرمودند بیائید بالا از آنجا آمدند بالا در آنطرف جزیره دو سنگر حاجی جابر خان بود افتادند کنار شط هر يك در یکجا با این‌طرف که ساخته مشهور است تا آنجا که آخر همه بود و از آنجا هم احتمال آمدن کشتی امرائی افتادسوارو پیاده حسینقلی‌خان بختیاری آوردند اینطرف بقدر شصت هفتاد نفر از پیاده آنها را ابوابجمع محمد رحیمخان و محمد رضا خان کردند چونکه آنها هم يك برج خرابه محمره را سنگر ساخته بودند و سه توپ چدن که سوار غلطك بودند داشتند این پیاده را ابوابجمع آنها کردند که حفظ و حراست محمره را آنها بکنند بقدر شصت هفتاد نفر هم از پیاده حسینقلی خان سپردند بمیرزا حاجی بابای کمره که برود در اینطرف مستحفظ بهمشیر باشد بی توپ و سنگر دیگر چونکه در اول که سنگر آقا جانی خان را ساختند بشراکت فوج بهادران و کزاز هر دو بود بعد از آنکه سنگر ساخته شد و کشتی آمد نواب والا چنان مصلحت دانستند که فوج بهادران منتها باشد که اگر شکستی بشود معلوم شود و کار هم که بگردن یکنفر شد ایستادگی بهتر میکنند سنگر را بآقا جانی خان مرحوم سپردند و فوج کزاز را قرار دادند باشد اگر ازهر طرفی کمك بخواهند بدهند فوج مهندس کزاز هم بود قبل از آنکه قشون جزیره از دو فرسخی بالا بیاید چهارصد نفر از فوج قدیم کزاز با رجبخان یاور فرستادند بجزیره در مقابل محمره و سنگر فوج جدید فراهان سنگر بستند یکتوپ هم داشتند دهن توپ آنها رو بسنگر فوج جدید فراهان بود از . . . بطرف آنها میرزا حاجی بابا هم چند روز در آنجا توقف کردند

دیدند ثمری ندارد دوباره آمدند باردوی خود نواب والا جای اردوی نواب والا در اول پشت قلعه محمره بشود دو سه روز قبل از دعوا گفتند اینجارا توپ میگیرد وحرکت کردند بقدر دو هزار قدم بالا ترفته عرض کردند حالا که اردوی خودتانرا حرکت دادید اردوی امیرزاده را هم بیاورید پیش اردوی خودتان فرمودند اسم آن اردو را نیاورید اولا جای آن اردوخیلی خوب جائی است و از این گذشته در حقیقت سردار اردو ابراهیم میرزاست باید اردوی او علیحده باشد روز دعوا هم هرگاه فتح بکند من دخلی ندارد باسم خود اوست از این اردوی آخری نواب والا تا لب شط دوهزار و هشتصد قدم بود اما چادر وزیر تا یکروز قبل از دعوا همان جای خود کنار شط یکروز قبل از دعوا که معلوم شد که دیگرفردا یقین دعوا خواهد شد بنا کردند حرکت کردن نصفی از چادر و اسباب وزیررا برده بودند نصفی مانده بود که صبح دعوا شد و یکدفعه بنا کردند بار کردن دیگرمجال اینکه آن اردو ببرند نشد بار کردند. روز دیگر چادر های افواج فراهان که پشت چادر وزیر افتاده بودند که پانصد قدم فاصله داشت تا لب شط چهار صد نفر از فوج قدیم در سنگر بود با سرتیپ و محمد طاهر بیك یاور چهار صد نفر هم از دو فوج مشخص شده بود و سپرده باصلان بیك یاور که در اردوی نواب والا باشند بجهة قراولی قورخانه و نواب والا واگرجایی لازم شود کمك بروند باقی که مانده بود از دو فوج در پیش چادر سرتیپ در جای خود بودند از فوج جدید هم چونکه سنگر نزدیك بود چادرهاشان در جای خود بود توپچی هم هر جا که توپ بود چادرش در میان سنگر پیش توپ زده بود این‌حالت قشون محمره و افتادن اردو و سنگر ها بود دیگر از وقایعات اردو و محمره چیزی باقی نمانده حالا دیگر از اول دعواست که نوشته میشود تا ایام توقف درمحمره چیزی دیگر اتفاق‌نیفتاده که نوشته‌شود دیگر ازاین به‌بعد وقایعات جنك و بعداز جنك‌است . روزی که کمندر سردارفرانسه آمد گفت روزی که‌در بوشهر بودم میگفتند که روز بیست وهفتم جمادی الاول کشتی در محمره است روز بیست و نهم او آمد محمره و بعد از آنکه او رفت چند روزی که گذشت یك شب شش ساعت از شب گذشته بود کاغذ از جزیره آمد که نوشته بودند امروز عصری سه کشتی دودی وپنج شراعی آمده در اول آب شیرین لنگر

انداخته در هفت ساعتی و زیر کاغذی بسر تیپ نوشت که از جزیره نوشتند
که هشت کشتی آمده است سه دودی پنج شراعی آمده شما از هر فوج
دویست نفر سرباز بفرستید بی صدابسنگرها و صد نفرهم با یك صاحب‌منصب
تعیین نمائید که از بالای یك یك قراول قراولی نمایند تاشاخه بهمشیر تا صبح
معلوم شود که آنها میروند یا خواهند ماند دویست نفر ازهر فوج رفته هریك
به سنگرخودشان صدنفرهم بقراولی بهمشیر رفته بودند تا صبح صبح خبر آمد
که هستند تا امروز هم که غرابها آمدند هنوز سنگرهای فراهانی ساخته‌نشده
بود اما دیوار سنگر تمام بود خاکریزی ومزقلهای سنگرها ساخته نشده بود
بجهة چوب هر وقت می‌رفتند چوب بدهید امروز و فردا می کردند تاامروز
کشتی‌ها آمدند معلوم‌شد که دیگر نخواهند رفت‌فرستادند پیش حاجی جابرخان
که چوب بده قدری چوب آوردند پارهٔ از مزقلها ساخته شد پارهٔ باز بجهة
چوب مانده روزی چند دانه تیر می‌دادند سنگرها تمام شد که کشتیها هم در
همانجا بودند چند روز دیگر خبر آمد که چهارده تا شدند چند روزدیگر
خبر آمد بیست‌و چهار فروند شده‌چند روز دیگر بیست‌و هشت فروند شدند
بعد از آن بهمان‌حالت بودند نه بالا آمدند نه پائین تر رفتند زیاد و کم هم
نشدند بعد از مدتی که اینطور بودند یکروز سرکار نواب والا فرمودند
محمد حسن خان بعقل و کفایت تو خاطر جمع هستم توباوزیر بروید جزیره
غرابها رابه بینید چند عرابه توپ دارند استعداد آنها بچه مرتبه‌است میتوانیم
دعوا کنیم لب آب باآنها یانمی‌توانیم سر کشی یکن به بین سنگرها واستعداد
جزیره را هم ببین سرتیپ با وزیر رفت یکشب در جزیره ماندند آمدند
وزیر کیفیت را عرض کرد اما سرتیپ عرض نکرد هر کسی از او احوال
پرسید جواب گفت حمالی چکار داری آخر معلوم میشود گفتند شاهزاده
شما رافرستاده که از احوال آنهامطلع شوید بگوئید گفت من چکاردارم‌وزیر
خودش‌دیده خواهد گفت من‌شرط کردم روزیکه ازخانه‌ام بیرون آمدم از گوش
کر باشم و از زبان لال چکار دارم حرف بزنم که مضمون برایم بسازند
ازروزی هم که وارد محمره شدیم باز آن سر کرده‌های دیگر گاهگاه حرف
میزدند که چه باید کرد و چه قسم بشود هر وقت نواب والا میپرسیدند

محمد حسن خان فلان کار چه قسم بایی بشود عرض میکرد اختیار با سرکار والاست هرچه رای سرکار قرار بگیرد همان عین مصلحت است درعرض این مدت هیچ یکمرتبه عرض نکرد که این سنگر خوبست یا بد و حال آنکه از محمد حسن خان قبول میکرد چرا که بسیار بحرف او اطمینان داشت لکن حرف نمیزد مدتی که کشتی ها در آنجا بودند بیست و هشت فروند بودند چند روز قبل از عید چهارده کشتی رفت چنین شهرت گرفت کـه در بوشهر دعوا شده و شکست خوردند اینها رفتند بکمك بوشهر سه روز قبل از عید بود کـه دو باره خبر آمـد کـه کشتی ها پنجـاه و هشت کشتی شدند این دفعه دیگر یقین شد که جنك خواهد شد در این بین هم کشتی فوری آمد گذشت رفت بصره دو روز ماند و دوباره مراجعت کرد بعد از سه روز دیگر که روز بیست و هفتم ماه رجب بود و سیم بهار يك ساعت از ظهر گذشته خبر رسید که کشتی دودی آمد شاهزاده آدم فرستاد که شیپور حاضر باش بکشید و هر کس برود در سنگر خود حاضر باشد اما در وقتی که این خبر رسید حالتی برای شاهزاده وسرکردها دست داده بود که نمیتوان نوشت بسیار مضطرب شده رنگهای الوان مختلف داشتند سه روز قبل که خبر آوردند که کشتی‌ها زیاد شدند همین حالت را داشتند وقتی که آمدن کشتی ها را بشنیدند زیاد تر پریشان شدند از ظهر چهارشنبه بیست و هفتم بنا کردند آمدن فردا هم می‌آمدند آنجا بودند هـر چه کشتی ددی بود میرفت کشتیهای شراعی را می‌بستند میآوردند آنروز، تمام کشتی ها آمدند در نیم فرسخی فاصله سنگر آقا جانی خان ایستادند شب جمعه يك کشتی آمده بود در طرف خاك روم جزیره سامان عضبان پیاده شدند هفت خمپاره هم پیاده کرده سنگر زمینی ساخته در آنجا بودند همانشب جمعه بعد از توپ مغرب اردوی ما نیم ساعت ازشب گذشته صدای توپ آمد دوازده توپ انداختند معلوم شد که این توپ اعلام است وفردا دعوا خواهد بود نواب والا فرمودند اگر چنانچه فردا اینها دعوا نکنند من اعلام جنك خواهم کرد معنی ندارد اینها این قسم ها رفتار کنند اگر آمدند دعوا که چرا دعوا نمیکنند اگر دعوا نیامدند پس کارشان اینجا چه چیز است بروند



گزارش شرق و غرب

۱ - کشاکش ایتالیا و حبشه

این کشاکش هنوز بحال خود میباشد واز میانجیگری انجمن جهانیان و دولتهای دیگر گرهی از کار نگشوده . ایتالیا پیاپی سپاه و ایروپلان و دیگر ابزار جنگی روانه می‌نماید وچنانکه گفته میشود تاکنون دویست هزار سپاه در سرحد حبشه گرد آورده شده . از آنسوی حبشه نیز پابش سست نگردیده همچنان ایستادگی و مردانگی مینماید و آنچه میباید ومیتواند از آمادگی باز نمی‌ایستد و تاکنون چنین پیداست که بیشتر دولتهای اروپا از این زور آزمایی ایتالیا بیزار میباشند .

اما داستان میانجیگری چنانکه در شماره گذشته گفتیم از کنفرانس سه دولت در پاریس کاری پیش نرفته همگی چشم براه چهارم سپتمبر داشتند که در جلسه انجمن جهانیان دراین باره گفتگو بشود و نتیجه بدست بیاید و چون آنروز فرارسیده جلسه برپا گردید وخود یکی از روز های مهم تاریخ انجمن بوده نمایندگان ایتالیا راپورت دویست صفحه‌ای همراه خود آوردند و در آن راپورت پس از شرح پیش آمد های سالهای گذشته در میان حبشه و ایتالیا گفتگو از برده فروشی حبشیان و پاره عادتهای نکوهیده ایشان عنوان وچنین‌نتیجه می گرفتند که حبشه شایسته عضویت درانجمن‌جهانیان نمیباشد کهباید اورا از انجمن بیرون کرد و برای اثبات گفته های خود دلیل هایی یاد می نمودند .

این عنوانها در باره حبشه تا اندازه ای راست است . زیرا ما هم میدانیم که در حبشه برده فروشی یک داد وستد بزرگی بوده و مردم حبشه بویژه ترسایان وبت پرستان آنجا یکرشته عادتهای زشتی را دارا می‌باشند . بعبارت دیگر حبشیان تربیت چندانی ندارند و از دیگران پست‌تر می باشند ولی باید دید اگر ایتالیا حبشه را بگشاید بکارهای نکوهیده‌تر از آن برنخواهد خاست . اروپاییان بالاف تمدن و مردمی که دارند هر زمان که بجایی دست

می‌یابند بکار هایی برمیخیزند که زشت ترین لکه را در تاریخ مردمی بیادگار می‌گزارد . مگر رفتار ایتالیا با طرابلس و نامردمیهای بلژیکیان در کونگو فراموش گردیده . ایتالیا همینکه حبشه را گشود خواهد کوشید هرچه زودتر بومیان را نابود ساخته ایتالیان را جانشین آنها گرداند .

وانگاه چنانکه روزنامه‌های انگلیس یادآوری نموده‌اند کسیکه برده فروشی را برجسته‌گناه می‌شمارد چگونه فراموش نموده که در کشور خود بیشتر زنان و دختران بدترین حال را دارند . امروز پرده از کار اروپا برداشته شده و همه میدانیم که این چاوشان تمدن زنان را جز بازیچه هوس نمی‌شمارند و با آنان زشت ترین رفتار را دارند .

امروز یك نیم از زنان اروپا از حق شوهر کردن و خاندان داشتن و فرزند زاییدن بی‌بهره هستند و در پی شوهر شهر بشهر می گردند وجز نومیدی نتیجه دیگری در دست ندارند .

پس ازخوانده شدن یادداشت ایتالی نماینده حبشه بگفتار پرداخته پاسخ آن یادداشت را داد ویکی از گفته های او اینست که اگر حبشه بجای یکی از دولتهای بزرك اروپا بود و سپاه و ابزارجنك باندازه آنها داشت آیاایتالی میتوانست بآن عنوانها برخیزد ؟!

پس از وی لتوینوف کمیسر امورخارجه روس بگفتار پرداخته او نیز هواداری از انجمن جهانیان نموده چنین گفت : « صلح رانمیتوان تکه تکه کرد وجنك مایه جنك‌های دیگر خواهد بود » .

کوتاه سخن : از گفتگوها نتیجه بدست نیامده وچون انجمن نمیتواند آزادانه داوری کند از اینجهت کمیته ای از نمایندگان پنج دولت برگزیده اختیار را بایشان سپردند وآنان پس از نشستن و برخاستن وگفتن وشنیدن چنین پیشنهاد کردند که زمین هایی ازخاك حبشه بایتالی واگزار گردد تاآبادی آنها بپردازند . .

ولی موسولینی پیشنهاد آنان را نپذیرفت چرا که آن زمین ها در خور آبادی نیست واینست که از انجمن جهانیان تاکنون کاری‌پیش نرفته .

ولی از آنجاکه دولت انگلیس در هوا داری از حبشه پافشاری می نماید و چنانکه پیاپی آژانس خبر میدهد بآمادگیها نیز برخاسته و کشتی های بسیار بدریای سفید روانه نموده از سوی دیگر بیشتر دولتها از ترس آنکه این جنك بجنگهای دیگری بیانجامد پشتیبانی از پیمان انجمن جهانیان دارند و اگرچه انجمن تا امروز بسازش ورفتار پسنده نموده و بعبارت دیگر

برودرواسی پرداخته ولی پیداست که هرگاه ایتالی از سخن خود در نگذرد انجمن بکار هایی خواهد برخاست . در روزنامها همیشه گفتگو از کیفر هایی می شود که بایتالی داده شود این پیش‌آمدها باد غرور موسولینی را بسیار کم ساخته . همان موسولینی که میگفت هردولتی که گفتگو از کیفرها بمیان آورد جنگ را بسوی خود کشانیده کنون سخن از دوستی های دیرینه بـا انگلیس میراند و نوید وفا داری میدهد .

در باره بیرون رفتن از انجمن جهانیان نیز سستی نشان داده میشود وکابینه ایتالی در آخرین جلسه خود تصمیم گرفته تا انجمن جهانیان بکیفر نپردازد از عضویت آنجا کناره نجویند . این یقین است که موضوع بسیار فرق کرده .

داستان بیرون کردن حبشه ازانجمن جهانیان که راستی درخواست بسیار شگفتی بود درهمه‌جا مایه آزردگی مردم گردیده . پس از شانزده وهفده سال که انجمن جهانیان برپاشده وخود ایتالیا یکی از نگهداران و هواداران آن بوده کنون انجمن را جز ابزار دست خود نپنداشته آشکارا میگوید : حبشه را بیرون کنید تامن آنرا نابود گردانم .

باری در این یکماه پیش‌آمدها همه بسود حبشه بوده و چنانکه‌خبر میرسد مسلمانان آن کشور باهمه سختیهایی که کشیده‌بودند در این هنگام‌رشته وفاداری را از دست نداده‌اند بلکه بگفته روزنامه تایمس مسلمانان دیگر نیز از همسایگان حبشه آماده یاوری بآن دولت شده‌اند .

اگر چه بیم جنگ هر چه بیشتر گردیده و شاید بزودی آغاز شود ولی بهرحال بیم نابودی حبشه کمتر اززمانهای پیش‌است . بگفته خود حبشیان موسولینی مینپندارد بره بچنگ آورده نمیداند که جوجه تیغی‌میگیرد .

۲ - گفتارللوید جورج :

بتازگی گفتاری از لوید جورج مرد سیاسی معروف انگلیس نشر شده که روزنامه‌های تهران آنرا ترجمه کرده اند و چون آن گفتار در خور هرگونه ارج است و جنبه تاریخی دارد ما در اینجا آنرا با عبارتهای خود از روزنامه کوشش می‌آوریم :

جامعه ملل درمعرض خطراست

امروز نمیگویم که جامعه ملل مفلوج میباشد ولی اگر نتواند که بدون خونریزی باختلاف ایتالیا و حبشه خاتمه بدهد درآنصورت بایستی آنرا یك

مفلوج غیر قابل معالجه دانست .

اولین ضربت سهمگینی که بجامعه ملل وارد آمد در دو سال قبل بود که دولت ژاپن از قبول توصیه جامعه سرپیچی کرده و راضی نشد که عملیات خودرا برعلیه کشور چین متوقف نماید و امروز هم اگر وصایای او برای حفظ استقلال و تمامیت کشور حبشه بجائی نرسد دیگر هیچکس به تصمیمات او وقع و اهمیتی نخواهد گذاشت و توصیه های این موسسه نظیر پرچانگی یك مریض مفلوجی است که چاره جز حرف زدن ندارد

موسولینی مرد باهوشی است و بهمین جهت تاکنون تصمیمات جامعه ملل را به بازی گرفته است براثر هوش و ذکاوتی که دارد آگاه است که تصمیمات موسسه ژنو را نباید بصورت جدی تلقی کرد او میداند که اگر مبادرت بحمله نماید کشور فرانسه در صدد امتناع و ممانعت برنمی آید نه تنها ممانعت نکرده بلکه از ممانعت دیگران هم جلو گیری میکند فرانسه با ایتالیا مخالفت نخواهدورزید وموسولینی بخوبی از این حقیقت آگاهاست .

رجال دولتی فرانسه و سیاستمداران آن کشور دوچار کابوس دهشت انگیزی هستند که کشور فرانسه در جنك ۱۸۷۰ از آلمان شکست خورده و غرامات سنگینی را به آن دولت پرداخت مصمم شد که تلافی باز کند برای انجام این تلافی مبادرت به دسته بندی کرده و موفقیت حاصل نمود ولی از آن موقع الی کنون آسوده ننشسته و همواره از یك اختلافی که بین او و آلمان درگیرشود مرعوب و هرگز نمیتواند که به همراهی و مساعدت دولت انگلستان اطمینان داشته باشد و نظر باینکه کشور روسیه معاهده صلح برست‌لیتوسك را امضا کرده اطمینان زیادی هم‌بمساعدت روسیه ندارد وهکذا از عدم مساعدت دولت امریکا هم مطمئن است ولی در بین ممالك اروپا به دولت ایتالیا اطمینان‌دارد ومیداند که یك سلسله منافع مشترکی‌ایتالیا وفرانسه‌را به‌یکدیگر مربوط کرده و هردواز دولت آلمان‌ملاحظه‌میکنند‌زیرادولت آلمان‌میخواهد کهممالکت‌اطریش‌را به کشورخود ملحق‌کرده وباین‌ترتیب هفت ملیون‌نفر‌برسکنه مملکت او افزوده خواهدشد ولی دولت ایتالیا راضی باین امر نیست و اگر کشور اطریش به آلمان ملحق بشود دولت ایتالیا مستقیماً خودرا در معرض تهدید می‌بیند پس هر دو مملکت یعنی آلمان و فرانسه منافع مشترکی در سرحدات خود دارند و البته دولت فرانسه اقدامی نخواهد‌کرد که دوستی او و کشور ایتالیا از بین برود واز طرفی بدون دولت فرانسه جامعه ملل‌نمتوان

و ضعیف است موسولینی حساب کار را کرده و میداند اگر یك مرتبه دست از جامعه ملل بکشد آن موسسه ضربت سختی خواهد دید .

از طرفی حادثه اختلاف ایتالیا و حبشه صریحاً محتاج بمداخله جامعه ملل است و اگر یك مرتبه دیگر این موسسه بین‌المللی دوچار عدم موفقیت بشود مورد محکومیت قرار میگیرد اگر موسولینی بحبشه حمله کرده و آنرا مسخر نماید اینطور ظاهر میگردد که تصمیمات جامعه ملل فاقد ارزش است و بنا براین هیچکس به آن اعتماد نخواهد کرد .

***

خوب است که بایك نظر خیلی مختصر و جامعی بوقایع گذشته که منتهی باین اوضاع شده مراجعه نمائیم .

دولت ایتالیا از چندین سال باینطرف بحبشه چشم دوخته است در بیست و سوم نوامبر سال گذشته (۱۹۳٤) یك کمیسیون مختلط « انگلیس وحبشه » برای نظارت مراتع والوال باین‌نقطه ورود مینمایند نقشه های ایتالیائی ناحیه والوال را جزو حبشه ترسیم نموده وحتی چند کیلو متر از سرحد ایتالیا دور است وقتی که کمیسیون مزبوره به والوال میرسد با پیش قراول و یا با ساخلوی قوای ایتالیا مصادف گردیده و ناچار متوقف شده و عقب نشینی می نمایند .

یك عده از قوای حبشی که همراه کمیسیون تحقیق بوده و در همان حول و حوش اطراق کردند منازعات مختصری بـا ساخلوی ایتالیا نموده و موسولینی حادثه مزبور را دلیل و علت قشون کشی دانسته وفرمان تجهیزات را صادر نموده منظور موسولینی در آن موقع تصرف حبشه بود و اینك هم غیر از این ندارد .

ولی مملکت حبشه هم نظیر دولت ایتالیا و با همان حقوقی که کشور ایتالیا دارد عضو جامعهٔ ملل میباشد جامعهٔ ملل از برای این تشکیل شده است که صلح دنیا را حفظ و امنیت عمومی را حراست کرده و مرام او که تمام اعضای جامعه قبول کرده اند اینست که هرگز مبادرت بجنك نکنند و اگر اختلافی بین آنها بوجود آمد مراجعه بحکمیت بنمایند اگر اعضای جامعهٔ ملل این تعهد را بجای آورند البته جنگی بین آنها واقع نخواهد شد و اگر از انجام این تعهد سرپیچی نمایند آنوقت مقررات دیگری بمیان می‌آید زیرا درمواد میثاق جامعه‌ملل این موضوع قید شده که اگر یکی از اعضای جامعه برخلاف تعهدات خود مبادرت بجنك نماید اقدام او چنین تلقی خواهد شد که

بتمام اعضای جامعه ملل اعلان جنگ داده است وتمام اعضای جامعه ملل متعهد هستند که روابط خودرا با آن دولت قطع نموده و مبادرت باقدامات لازمه بنمایند (عملیات نظامی و بحری وهوائی هم جزو اقدامات لازمه است) تا وقتی دولت متهاجم سرجای خودش بنشیند .

دولت حبشه که خودرا از اطراف ایتالیا مورد تهدید دید بجامعهٔ ملل متوسل گردیدکار جامعهٔ مللدر اینمورد خیلی سهل وبا کمال آسانی میتوانست که اینموضوع را مطابق میثاق جامعه فیصله بدهدمعهذا با یك لجاجت غریبی از انجام وظیفه حقیقی خود شانه تهی کرد وبا اینکه دولت حبشه درشانزدهم ژانویه بجامعهملل مراجعه کرده اینقدرکار را عقب انداختندکه موکول بچهارم سپتامبر شد و در این تاریخ دولت ایتالیا برای مبادرت بعملیات مهیا بود

واقعاً از یك حیث بایستی شخص موسولینی را تحسین و تمجیدنمود کنیمزیرا این شخص هرگز مقاصد ونیات خودرا در پس پرده پنهاننمود

داستان گرك و بره راکه لابد شنیدهاید . . در داستان مزبوره پس از اینکه گرك گرسنه به بره مظلوم تصادف مینماید برای خوردن او دلائل متعددی میتراشد و بالاخره آخرین دلیلی که اقامه میکند گرسنگی است ولی موسولینی از همان روز اول دلیل حقیقی اقدامات خودرا بیان کرد موسولینی صاف وپوست کنده اظهار داشت که ما اراضی جدید و منابع ثروت جدیدی میخواهیم و اراضی و فلات مرتفع حبشه منظور نظرماست و اعم از اینکه جامعه ملل با این کار موافقت یا مخالفت بکنند ما منظور خود را اجـرای خواهیم کرد .

موسولینی مصمم شده است که ملت مستقل حبشه را بملت ایتالیاملحق نماید و باین جهت مرتبا افواج ایتالیا را بسومالی و اریتره گسیل میدارد و بقدری سرباز و مهمات بحبشه فرستادهکه ازصورت ترساندن و تهدید خارج شده و معلوم است آن کسی که این همه قوی میفرستد برای تخویف نبوده بلکه برای عمل و اخذ نتیجه قاطع است .

***

حال باید دید که آیا جامعهٔ ملل میتواند که دولت ایتالیا را از ادامهٔ راهی که در پیش گرفته ممانعت نماید ؟ وظیفه اصلی ودلیل موجودیت و بقای جامعه انجامهمین کاراست اگرجامعهٔ ملل درانجام این امرقرین با عدم موفقیت

شود تلف خواهد شد عدم موفقیت دراین‌کار از برای جامعهٔ ملل جنایت غیر قابل عفوی میباشد .

در کتاب انجیل بزرگترین سند اتهام اینست :

« تو محکوم هستی برای این‌که این‌کار را نکردی » گناهکاری که بجزم این‌کار محکوم شود بحکم دیانت بایستی ابداً در آتش جهنم بسوزد و با ابلیس رجیم بسر برده وهرگز روی پریان و فرشتگان را نه‌بیند ·

بقایای اجساد ماموت‌ها وفیل های ماقبل طوفان بخوبی نشان میدهد که‌حیواناتی که فاقد قوهٔ دفاع هستند هرقدر هم‌که حجیم و هیکل‌دار باشند سرنوشت شومی خواهند داشت اگر جامعهٔ ملل نتواند در حل اختلاف حبشه و ایتالیا فاتح شود تاریخ عالم بقایای جسد وفسیل اورا حفظ کرده وبه‌نسل ها و ملل آینده نشان میدهد که عبرت گیرند و بدانند که سرنوشت‌موسساتی که فاقد فعالیت بوده وقادر بانجام وظیفه نیستند چیست .

دول فرانسه و ایتالیا و انگلستان تصمیم گرفتند که در پاریس مجتمع شده وموضوع اختلاف ایتالیا وحبشه را مطابق روح معاهده سال ۱۹۰۶ حل کنند ولی موسولینی برای این اجتماع سه‌گانه یك شرط اساسی را پیشنهاد کرده و قبولانید موسولینی گفت که این مجمع مربوط بجامعهٔ ملل نیست و دولت حبشه که استقلالش مورد ماجراست حق ندارد که در این مجمع حضور بهمرساند و همه میدانیم که این مذاکرات سه‌گانه چگونه خاتمه یافت .

با در نظر گرفتن آخرین اقدامات جامعه ملل بخوبی محسوس است که بعدها وقوع جنك‌حتمی است مگر بدوشرط :

یا اینکه فرانسه و انگلستان بدولت حبشه اطمینان بدهند که از جیب خودشان خرج خواهند کرد یعنی مقداری ازخاك خودرا به ایتالیا خواهند داد که اقلا « بطورموقت هم که شده است » اشتهای اورا تسکین بدهند .

یا اینکه برای موسولینی محقق و مسلم باشد که جهت تسخیر حبشه با موانع و مشکلات سختی مصادف خواهدشد و اشکال ارتفاع این موانع او را وادار نماید که از توقعات خود بکاهد .

شکی نیست که اگر جامعهٔ ملل بخواهد برعلیه دولت ایتالیا نسبت به حملهٔ حبشه تصمیمی اتخاذ نماید تصمیم مزبور باموافقت آراء تصویب نخواهد شد و همچنین اگر بخواهد مجازاتهائی را بر علیه ایتالیا وضع نماید (اعم

از اینکه مجازات اقتصادی یا غیر ازاین باشد) تصمیم مزبور مورد تصویب همه نخواهد گردید .

شاید بعضی از اعضای جامعهٔ ملل حاضر باشند که تصمیم مجازات ضد ایتالیائی را تصویب کنند ولی بعضی دیگر ازاعضای جامعه منافع سیاسی‌فوری وفوتی خودرا فدای عملیات مشترکی که بمنظورحفظ صلح انجام میشودنخواهند کرد بعبارةاخری دول دنیا در عین حال که جامعهٔ ملل را برای مـذاکرات ومشاورات محل خوبی میدانند ارزش وقیمت حقیقی از برای آن « بمنظور حفظ صلح » قائل نیستند و باین جهت مذاکرات مستقیم و معاهدات دوجانبه را ترجیح می دهند .

اگر انگلستان بنام حسن عقیدت و آبرومندی جامعه ملل سعی نماید که پیمان جامعه‌ملل اجری شود بیم‌آن دارم که عمارت ویلسون رئیس جمهور امریکا (مقصود جامعه ملل است) یك مرتبه فـرو ریخته و مبدل بغبار خواهد شد .

واگر تصمیمی برعلیه ایطالیا اتخاذ شده و در جامعه ملل تصویب‌شود کشور ایطالیا از جامعه خارج خواهد شد و عمر مؤسسه بین‌المللی ژنو هم که نگاهبان صلح عالم باید باشد بپایان خواهد رسید و دیگر چاره نیست مگر این‌که مجدداً شروع بکار کرده یك جامعه ملل دیگری را بسازند .

ازپانزده سال باین طرف ملل دنیا در جامعه ملل جمع شده و چنین وانمود گردید که هواخواه امنیت مشترك میباشند البته نباید انکار کرد کههمین اجتماع پانزده ساله ملل دنیا و احترام ظاهری آنها نسبت باصل امنیت مشترك و ایدآل صلح خالی از موفقیت نبوده ولی بعید نیست که ما در ظرف این پانزده ساله فقط ناظرفجرکاذب بوده‌ایم و فجر صادق هنوز طلوع نکرده و در پشت افق پنهان و بایستی در آینده طلوع نماید . **للوید‌جورج**